

[illegible]

بإدارة
المين الفاط

استقلال و

بسم الله الرحمن الرحيم

عظم داشتن

والتبريد

27/11

حاشیہ کنندہ

وہابی

الحق

عالمگیری

10

۱۰۰

٢٧

١٠

1000

تحت

سور
1425
M.A. LIBRARY, A.M.U.
PE16275

۳۰ بجای آورد
 ۳۱ در شش
 ۳۲ در شش
 ۳۳ در شش
 ۳۴ در شش
 ۳۵ در شش
 ۳۶ در شش
 ۳۷ در شش
 ۳۸ در شش
 ۳۹ در شش
 ۴۰ در شش

شاه عالم بهادر و محمد سید ارجیت بهادر همدین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر و
 فرزند زاده اعظم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر سپرد و م شاه عالم بهادر و محمد
 الملک مد اللهام و آن قدوسی اشاره است از اسد خان که بعد فوت شایسته خان خطاب
 امیر لاهور سرفرازی یافته و خان فیروز جنگ انتخابی است از خطاب غازی الدین خان
 بهادر فیروز جنگ و نصرت جنگ اختصار القاب ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ
 و میر بخشی ایماست از میر احمد الدین محمد خان صفوی و واکیش از تربیت خان
 و حمید فقط اقتضای اسم حمید الدین خان بهادر شروع در مقصد
 از رفعات موسوم به بادشاهزاده کلان سلطان محمد اعظم شاه عالم بهادر کرده می آید
 رفته امین پور خلافت فرزند سعادت توام محمد عظیم حفظه الله تعالی و سلم علی
 حضرت فردوس منزلت بگرفت و ولایت پنج و پنجستان و خراسان و بهرات
 ملک قدیم موروثی توجیه فرموده شدند و مکرر افواج بادشاهی بسر کرده
 مراد بخش بآن صوب فرستادند چنانچه اکثر آن ولایت فتح بهم شد لیکن سبب
 کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته و باستمالت ابالی و اکابر آن دیار
 پیرداخت و ملک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زحمت و زحمت گشت
 از نیجاست که گفته اند از سپهر تا خلف و خیر بهتر و نظر باین توجیه که مصرعه اگر
 پدر تو اند سپهر تمام کند این فانی را آرزو باقیست و تدبیرش غیر ازین که
 بیره آن حضرت را با فوجی شایسته و سامان بایسته بآن نعمت فرستیم و دیگر از ما چه
 می آید با وجود تاکیدات حضور شما هنوز قند صهارانه گرفته آید تا باین نعمت چه
 رسد ظاهر کار ما از شما نیست عارف بخود پیر عارفست این نمود بی بود

۱۳۰۰ فرسان ۱۲۰۰
 ۱۳۰۱ نام و دلائی باین
 ۱۳۰۲ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۰۳ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۰۴ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۰۵ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۰۶ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۰۷ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۰۸ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۰۹ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۱۰ بنده و ستان خراسان

۱۳۱۱ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۱۲ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۱۳ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۱۴ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۱۵ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۱۶ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۱۷ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۱۸ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۱۹ بنده و ستان خراسان
 ۱۳۲۰ بنده و ستان خراسان

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

همیکردیم که همه راضی بودند و در حضور و غیبت بخوشدلی تعریف و توصیف مای کردند بل
 باوصف اقتدار برادر نامهربان بعضیها ترک فاقه او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعیکه
 باشند برادر نامهربان حرکات تا ملاکم کرده حرفهای بی دبانیه بر زبان آوردند بتاز یائنه اغراض
 و تحمل متنبه شده از سر انصاف اقرار بصاحب حوصلگی ما کردند تا نقش سرداری و بهادری ما
 بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت مرسوم گشت + و کارهای دست بسته بر و ر بازوی
 این موضوع صوری گشت + شامش فتح الله خانی را رنجیده خاطر گردید + همچو سپاهی
 جدا از همه کاره را که بجای کرده شامی آشکسته دل نمودید فردا صبح از رعل و گتر میدهی
 چه سود + دل را شکسته که گوهر شکسته + مضی ما مضی حالا هم اگر دجونی کنید بهتر برای
 اصلاح کار مفید ترست بلیت نصیحتی کنمت بشنوی و بهانه بگیر + که هر چه ناصح مشفق
 بگویدت بپذیر + پیشتر هر چه رضا و السلام علی من اتبع الهدی رفته فرزند
 سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی وسلم + از نوشته عزیز می معلوم شد که چیره زعفرانی
 بر سر و جامه پوانی در بر و دیوان می نشینند سن شریف چهل و شش نازم باین ریش و
 نقش رقهه همین پور خلافت + منعم خان از حضور رخصت یافت تا جلد رسیده آنچه
 بر زبان او حواله شده ابلاغ نماید + از خود خبر میست که سیتم و کجا میروم + و بر سر این عاصی
 بر معاصی چه خواهد گذشت + حالا از همه مخلص میشوم و همه را بخدای سپارم فرزندان تدار
 کامکار را باید که تحالف نکنند + و مجور گشت و خون خلق که بندای خدا بند نشوند + آنچه
 بنظرمی آید طرفه هنگامه بر پا شد نیست + ایزد مقلب القلوب و یوفی حقاظ خلق الله
 که و ادع برائع خالق اندر چرخ راه سالکان طریق ریاست و ملکداری کتاد + بنام
 پادشاهزاده محمد عظم شاه بهادر رقهه فرزند عالیجاه اسپاها که این مرتبه برای ما

۱۲ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۳ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۴ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۵ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۶ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۷ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۸ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۹ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۰ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۱ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۲ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۳ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۴ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۵ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۶ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۷ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۸ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۹ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۳۰ روز از تیر ۱۲۰۰

ساختگی کارهای دنیا چه بدست که از دنیا فرقه الاخره واقع شده + خود بدولت بنفس
 نفیس چهار گطری آخر شب از خوابگاه برآمده بایشان توفیق وضو کرده با و راد و
 وظائف می پرداختند و پس از صبح صادق بعد بانگ صلوة باجماعت فضلا نماز
 صبح ادا کرده بچهار گطری می آوردند و در ششانیان را بسعدت و دیدار فیض آثار
 نواخته بعد برآمدن چهار گطری روز دیوان عام میفرمودند و در آن مجلس جمیع منصبداران
 جز وکل با بجز یافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اهل خدمات و حقائق حسن تردوات
 و جانفشانی نظامان و قویداران و امینان و کوربانان صوچات بعضی سائیده دهن
 امید هر کدام با بنجاح مراد پشاخته دل گرمی دیگران نمیدادند و بعد ملاخطه معتاد اسپان
 و فیلان خاصه یک پاس و دو گطری روز برآمده از دیوان عام بدیوان خاص و نطق
 می بخشیدند و در آن مقام بنشینان عظام احوال نوسر فزادان منصب معروض نموده حکم
 عرض بکر و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب و قانع و سوانح هر صوبه عرض کرده فراموش
 هر مقدمه صد و احکام و فرامین را حکم ناطق میگفتند تا قریب دو پهر این معاملات
 پیش میبود و پس بعد غریبت طعام خاصه که تاکید از وجه حلال مرتب پیش متوجه شده
 برای تقویت تن و قوت عبادت و دوا گستری بقدر سدیق نوش جان فرموده و خمر
 کل شراب طیفه خواران و راتبه داران که اکثری ازان علما و فضلا و طلبه علم و مساکین
 و غربا و یتیمان و بیکیان و بیچاران بودند و بسیاری را از آنها نظر کمیا اثر و شناس میدادند
 استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف برده ساعتی بادل سید اقلوله کرده بعد انقضای
 دو پاس و چهار گطری روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نمازخانه تملات قرآن مجید مشغول
 می شدند پس از ادای نماز ظهر او را در بلب و تسبیح درست در آستانه صبح آمده می نشستند

۱۲ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۳ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۴ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۵ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۶ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۷ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۸ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۹ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۰ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۱ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۲ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۳ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۴ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۵ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۶ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۷ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۸ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۹ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۳۰ روز از تیر ۱۲۰۰

۱۲ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۳ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۴ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۵ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۶ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۷ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۸ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۱۹ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۰ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۱ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۲ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۳ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۴ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۵ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۶ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۷ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۸ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۲۹ روز از تیر ۱۲۰۰
 ۳۰ روز از تیر ۱۲۰۰

دیوان عالی در انجا حاضر شده بعضی و معروض مطالبی و ملکی پرواخته اکثر کاغذ
 به خط انور میرسانید و چهارگوشی روزمانده باز دیوان عام میفرمودند و بیوقت
 بخشی و دیوان تن نو سر فرازان منصب طلبداران جایگزین از نظر انور می گذرانیدند
 و آنحضرت بنور تمام تقیث احوال حسب نسب جوهر ذاتی و کاروانی هر کدام فرموده
 برای تشخیص منصب و تنخواه جایگزین حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام
 برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتگاه خاص تشریف می بردند و در انجا مورتخان
 شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش کائنات و سیاحان عرصه جهان
 حاضر میشدند و اندرون پرده متوان و بیرون ذکر هر یک موافق رغبت طبع
 اشرف و اعلی احوال سلاطین بزرگان و پادشاهان و عجب و غرائب دیار
 و احوال بعضی میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف لیل و اوقات شب روزی خود
 را باین قسم تقسیم فرموده و اوزنگانی و فرمانهای میدادند چون شفقت پذیری در حق
 آن فرزند قلبی است نه قلبی + لنداد و نوشتن و اطلاع دادن بر آنچه خوب باشند و بر آن
 فرزند از بندگان بدین بودنی اختیاریم + در بیوقت آنچه میدادند بر زبان قلم وادیم معاف
 دارند و فرزند علی محمد عظم خطه الله تعالی و سلم و ظاهر در سواری خیل
 چله و تندر میروند چنانچه سید سائبان بردار ایشان از پا افتاد و زندگی را جواب داد
 مدتی در جسد و جسد را مانده طریق سواری دیده اند چه اخلاف آن پسندیده اند و فرموده است
 نوزام بلکه محرام بریر قدس هزار جان است + فرزند سعادت تو ام محمد عظم
 حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ ویران کاچه که کور ابر عایت خاطر افضل اجل مغزول
 نشده و رعایای انجا و او میادارند و سرسنگ میزنند و میگویند اگر تومی ندی داد

دیوان عالی در انجا حاضر شده بعضی و معروض مطالبی و ملکی پرواخته اکثر کاغذ
 به خط انور میرسانید و چهارگوشی روزمانده باز دیوان عام میفرمودند و بیوقت
 بخشی و دیوان تن نو سر فرازان منصب طلبداران جایگزین از نظر انور می گذرانیدند
 و آنحضرت بنور تمام تقیث احوال حسب نسب جوهر ذاتی و کاروانی هر کدام فرموده
 برای تشخیص منصب و تنخواه جایگزین حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام
 برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتگاه خاص تشریف می بردند و در انجا مورتخان
 شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش کائنات و سیاحان عرصه جهان
 حاضر میشدند و اندرون پرده متوان و بیرون ذکر هر یک موافق رغبت طبع
 اشرف و اعلی احوال سلاطین بزرگان و پادشاهان و عجب و غرائب دیار
 و احوال بعضی میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف لیل و اوقات شب روزی خود
 را باین قسم تقسیم فرموده و اوزنگانی و فرمانهای میدادند چون شفقت پذیری در حق
 آن فرزند قلبی است نه قلبی + لنداد و نوشتن و اطلاع دادن بر آنچه خوب باشند و بر آن
 فرزند از بندگان بدین بودنی اختیاریم + در بیوقت آنچه میدادند بر زبان قلم وادیم معاف
 دارند و فرزند علی محمد عظم خطه الله تعالی و سلم و ظاهر در سواری خیل
 چله و تندر میروند چنانچه سید سائبان بردار ایشان از پا افتاد و زندگی را جواب داد
 مدتی در جسد و جسد را مانده طریق سواری دیده اند چه اخلاف آن پسندیده اند و فرموده است
 نوزام بلکه محرام بریر قدس هزار جان است + فرزند سعادت تو ام محمد عظم
 حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ ویران کاچه که کور ابر عایت خاطر افضل اجل مغزول
 نشده و رعایای انجا و او میادارند و سرسنگ میزنند و میگویند اگر تومی ندی داد

دیوان عالی در انجا حاضر شده بعضی و معروض مطالبی و ملکی پرواخته اکثر کاغذ
 به خط انور میرسانید و چهارگوشی روزمانده باز دیوان عام میفرمودند و بیوقت
 بخشی و دیوان تن نو سر فرازان منصب طلبداران جایگزین از نظر انور می گذرانیدند
 و آنحضرت بنور تمام تقیث احوال حسب نسب جوهر ذاتی و کاروانی هر کدام فرموده
 برای تشخیص منصب و تنخواه جایگزین حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام
 برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتگاه خاص تشریف می بردند و در انجا مورتخان
 شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش کائنات و سیاحان عرصه جهان
 حاضر میشدند و اندرون پرده متوان و بیرون ذکر هر یک موافق رغبت طبع
 اشرف و اعلی احوال سلاطین بزرگان و پادشاهان و عجب و غرائب دیار
 و احوال بعضی میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف لیل و اوقات شب روزی خود
 را باین قسم تقسیم فرموده و اوزنگانی و فرمانهای میدادند چون شفقت پذیری در حق
 آن فرزند قلبی است نه قلبی + لنداد و نوشتن و اطلاع دادن بر آنچه خوب باشند و بر آن
 فرزند از بندگان بدین بودنی اختیاریم + در بیوقت آنچه میدادند بر زبان قلم وادیم معاف
 دارند و فرزند علی محمد عظم خطه الله تعالی و سلم و ظاهر در سواری خیل
 چله و تندر میروند چنانچه سید سائبان بردار ایشان از پا افتاد و زندگی را جواب داد
 مدتی در جسد و جسد را مانده طریق سواری دیده اند چه اخلاف آن پسندیده اند و فرموده است
 نوزام بلکه محرام بریر قدس هزار جان است + فرزند سعادت تو ام محمد عظم
 حفظه الله تعالی و سلم حسن بیگ ویران کاچه که کور ابر عایت خاطر افضل اجل مغزول
 نشده و رعایای انجا و او میادارند و سرسنگ میزنند و میگویند اگر تومی ندی داد

روز دادی هست + محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما می نویسند + جزای اعمال
حق دانسته باحوال سنگینه آنجا آورند + والا جایگرفته خواهد شد و عوض خواهند یافت
رقعه فرزند عالیجاه + آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ یوان حاصل آن فرزند
کار با مجرب سی سرانجام میدبخشیت است + اضافه منصب خطاب خانی اگر بنویسند
داده آید + آدم خوب مثل طلای بخشیت است بدیت آنچه بر بستیم کم دیدیم و بسیار است
نیست نیست جز انسان درین عالم که بسیار است نیست + روزی سعد الله خان
مرحوم بعد فراغ از او را دو وظائف تادیری دست بد عابد داشته بود + یکی از ندامتی
گستخ پرسید کدام آرزو باقیست + گفت آدم خوب اتحق حرف خوبی گفته هر چند
دیانت و امانت در خلقت انسانی جلیست + بهر که حق تعالی گرامت کرده باشد
آمانت و انصاف آقا را نیز دخی هست که نوکر امره احوال و از وجه معاش مقدر
احوال فایز البال دارد و تا ضروریات عالم تعلق خلل انداز اعتقاد او نشود و مصرعه
که مزد و خوشدل کند کارش + رقه فرزند عالیجاه + برای نصرت جنگ التماس
ماهی مراتب کرده اند اگر چه ضابطه نیست که بکتر از شش هزار می محرمت شود لیکن
چون دو کار دست بسته از دست او بریده و پاس خاطر آن فرزند علاوه آن انداد دادیم
از همان ماهی مراتب که از آنجا آورده کی بگیرد و شکر این موهبت غلطی که مافوق مرتبه
اوست بجا آرد رقه فرزند عالیجاه + میرخان متصدی محالات حصه سپاه
آن فرزند برگشته سکره را و گذاشت نموده + عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور
قلت تخواه و کثرت طلبد ارانت + از آنجا گوشت و استخوان آنچه بود برابر قسمت
یافته + عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر آورده از آنجا بد +

[illegible]

۱۰ صلی علیہ وسلم
 ۱۱ حضرت علی
 ۱۲ حضرت فاطمه
 ۱۳ حضرت زینب
 ۱۴ حضرت سید الشهدا
 ۱۵ حضرت امام حسن
 ۱۶ حضرت امام حسین
 ۱۷ حضرت علی اکبر
 ۱۸ حضرت علی نقی
 ۱۹ حضرت علی رضا
 ۲۰ حضرت علی هادی
 ۲۱ حضرت علی مجتبی
 ۲۲ حضرت علی نقی
 ۲۳ حضرت علی رضا
 ۲۴ حضرت علی هادی
 ۲۵ حضرت علی مجتبی
 ۲۶ حضرت علی نقی
 ۲۷ حضرت علی رضا
 ۲۸ حضرت علی هادی
 ۲۹ حضرت علی مجتبی
 ۳۰ حضرت علی نقی

رفته اند فرزندان سعادت تو ام محمد عظیم حفظه الله تعالی و سلم + از دقایق صوبه ماله بعض
 رسید که بهار سنگه کوثر باطن که از کمان نخوت و پذیرایه شور و فساد شده مصدر
 هنگامه آرائی بود + از دست تلوک چند پیشیت دیوان آن فرزند مجتبی اقبال پیون
 گشته شد و بخت واصل گشت + آنحضرت علی کل حال بهیت ای خدا قربان حسانت
 شوم + اینجا حسانت قربانت شوم + فی تحقیقت ظهور این امر تجر فیض تربیت
 آن فرزند است که نوکران رادل داده سرگرم کارهای عمده پادشاهی می کنند
 باین توجیه که تنیست خانی بر زبان نیاید + مالای مروارید قیمتی بجاه هزار و پیر بر
 آن فرزند محبت نمودیم + چون این هند و همان مثل راست آورده که گویا کجاست
 مردانه باز می زارده او را بنصب پانصدی ذات و دو صد سوار و خطای ای و
 عطای خلعت و شمشیر و اسب سر بلندی بخشیدیم آن فرزند هم رعایتی در خور که موجب
 امتیاز او در قرآن و امثال تواند بود البته مع نشان حسین و آفرین استقلال شایست
 صوبه بفرستند + تا نوکران دیگر را هموس حسن خدمت و امید نتیجه افزاید رفته
 فرزند عالیجاه سلمه الله فوجدارای سورته از فتح جنگ خان بالی تغییر کردن و بهرادر
 داروغه دیوخانه خود دادن شیشه درست را بدست خود شکستست قوم بالی
 در صوبه گجرات از مدتها موثر و اسم و رسم سپاهگری دارند فوجداریه های آن صوبه غیر
 ازینها بدگیران دادن دور از عقل است + سورته جایست که مثل حسن علی خان
 پسر الله وردیجان و صفت شکن خان و غیره بنجران یان فوجدار آبخا بوده اند + تا از
 عهده بند و بست آنجا بر آمده اند اگر متصدیان آن فرزند بر نقشه عمل شجاعت خان
 مرحوم راه روند خوبست والا این صوبه گجرات خدا خواسته اگر شترت عمل یک و جابر هم خورد

که را از سنگه
 می شده شمشیر
 در یک است از خیم
 در توجیهی که
 اسب و شمشیر
 شمشیر و اسب
 چو دل بایر
 قاریان بر وزن
 ۱۲ آورده اند
 ۱۳ حضرت علی
 ۱۴ حضرت علی
 ۱۵ حضرت علی
 ۱۶ حضرت علی
 ۱۷ حضرت علی
 ۱۸ حضرت علی
 ۱۹ حضرت علی
 ۲۰ حضرت علی
 ۲۱ حضرت علی
 ۲۲ حضرت علی
 ۲۳ حضرت علی
 ۲۴ حضرت علی
 ۲۵ حضرت علی
 ۲۶ حضرت علی
 ۲۷ حضرت علی
 ۲۸ حضرت علی
 ۲۹ حضرت علی
 ۳۰ حضرت علی

۱۰ صلی علیہ وسلم
 ۱۱ حضرت علی
 ۱۲ حضرت فاطمه
 ۱۳ حضرت زینب
 ۱۴ حضرت سید الشهدا
 ۱۵ حضرت امام حسن
 ۱۶ حضرت امام حسین
 ۱۷ حضرت علی اکبر
 ۱۸ حضرت علی نقی
 ۱۹ حضرت علی رضا
 ۲۰ حضرت علی هادی
 ۲۱ حضرت علی مجتبی
 ۲۲ حضرت علی نقی
 ۲۳ حضرت علی رضا
 ۲۴ حضرت علی هادی
 ۲۵ حضرت علی مجتبی
 ۲۶ حضرت علی نقی
 ۲۷ حضرت علی رضا
 ۲۸ حضرت علی هادی
 ۲۹ حضرت علی مجتبی
 ۳۰ حضرت علی نقی

۱۲
 در وقت ۱۱ ص
 ۱۳
 در وقت ۱۲ ص
 ۱۴
 در وقت ۱۳ ص
 ۱۵
 در وقت ۱۴ ص
 ۱۶
 در وقت ۱۵ ص
 ۱۷
 در وقت ۱۶ ص
 ۱۸
 در وقت ۱۷ ص
 ۱۹
 در وقت ۱۸ ص
 ۲۰
 در وقت ۱۹ ص
 ۲۱
 در وقت ۲۰ ص
 ۲۲
 در وقت ۲۱ ص
 ۲۳
 در وقت ۲۲ ص
 ۲۴
 در وقت ۲۳ ص
 ۲۵
 در وقت ۲۴ ص
 ۲۶
 در وقت ۲۵ ص
 ۲۷
 در وقت ۲۶ ص
 ۲۸
 در وقت ۲۷ ص
 ۲۹
 در وقت ۲۸ ص
 ۳۰
 در وقت ۲۹ ص
 ۳۱
 در وقت ۳۰ ص
 ۳۲
 در وقت ۳۱ ص
 ۳۳
 در وقت ۳۲ ص
 ۳۴
 در وقت ۳۳ ص
 ۳۵
 در وقت ۳۴ ص
 ۳۶
 در وقت ۳۵ ص
 ۳۷
 در وقت ۳۶ ص
 ۳۸
 در وقت ۳۷ ص
 ۳۹
 در وقت ۳۸ ص
 ۴۰
 در وقت ۳۹ ص
 ۴۱
 در وقت ۴۰ ص
 ۴۲
 در وقت ۴۱ ص
 ۴۳
 در وقت ۴۲ ص
 ۴۴
 در وقت ۴۳ ص
 ۴۵
 در وقت ۴۴ ص
 ۴۶
 در وقت ۴۵ ص
 ۴۷
 در وقت ۴۶ ص
 ۴۸
 در وقت ۴۷ ص
 ۴۹
 در وقت ۴۸ ص
 ۵۰
 در وقت ۴۹ ص
 ۵۱
 در وقت ۵۰ ص
 ۵۲
 در وقت ۵۱ ص
 ۵۳
 در وقت ۵۲ ص
 ۵۴
 در وقت ۵۳ ص
 ۵۵
 در وقت ۵۴ ص
 ۵۶
 در وقت ۵۵ ص
 ۵۷
 در وقت ۵۶ ص
 ۵۸
 در وقت ۵۷ ص
 ۵۹
 در وقت ۵۸ ص
 ۶۰
 در وقت ۵۹ ص
 ۶۱
 در وقت ۶۰ ص
 ۶۲
 در وقت ۶۱ ص
 ۶۳
 در وقت ۶۲ ص
 ۶۴
 در وقت ۶۳ ص
 ۶۵
 در وقت ۶۴ ص
 ۶۶
 در وقت ۶۵ ص
 ۶۷
 در وقت ۶۶ ص
 ۶۸
 در وقت ۶۷ ص
 ۶۹
 در وقت ۶۸ ص
 ۷۰
 در وقت ۶۹ ص
 ۷۱
 در وقت ۷۰ ص
 ۷۲
 در وقت ۷۱ ص
 ۷۳
 در وقت ۷۲ ص
 ۷۴
 در وقت ۷۳ ص
 ۷۵
 در وقت ۷۴ ص
 ۷۶
 در وقت ۷۵ ص
 ۷۷
 در وقت ۷۶ ص
 ۷۸
 در وقت ۷۷ ص
 ۷۹
 در وقت ۷۸ ص
 ۸۰
 در وقت ۷۹ ص
 ۸۱
 در وقت ۸۰ ص
 ۸۲
 در وقت ۸۱ ص
 ۸۳
 در وقت ۸۲ ص
 ۸۴
 در وقت ۸۳ ص
 ۸۵
 در وقت ۸۴ ص
 ۸۶
 در وقت ۸۵ ص
 ۸۷
 در وقت ۸۶ ص
 ۸۸
 در وقت ۸۷ ص
 ۸۹
 در وقت ۸۸ ص
 ۹۰
 در وقت ۸۹ ص
 ۹۱
 در وقت ۹۰ ص
 ۹۲
 در وقت ۹۱ ص
 ۹۳
 در وقت ۹۲ ص
 ۹۴
 در وقت ۹۳ ص
 ۹۵
 در وقت ۹۴ ص
 ۹۶
 در وقت ۹۵ ص
 ۹۷
 در وقت ۹۶ ص
 ۹۸
 در وقت ۹۷ ص
 ۹۹
 در وقت ۹۸ ص
 ۱۰۰
 در وقت ۹۹ ص

تصمیم اراده باطن نیت خیرست نصف غلات از حصه عایا بگیرند بلکه مظلومان محبت کش
 زیاده از آن بگذارند و او را رو طبقه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در
 بیا با آنها و زوایای ویران مسکن دارند و مقرر سازند و با مظلومان نوعی برسد که حق
 کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعف کوتاه باشد افزونی دولت نعمت مشاهده نمایند
 بقریب بالش سکنه چکه کو را این نقل بیا داند که بی اختیار بآن فرزند قلمی شد و الد عار قعه ۲۳
 فرزند عالیجاه و دار و عه تو چانه و دیو انخانه را فوجدار نوح را یاد کرده اند و او محتاجات
 بخویشان و اقربای مردار خوا سپرده مستغنیان بحایت دار و عه مذکور بعدالت آن فرزند بار
 نمایانند و جمعی مال مردم خوار و باش رفیق دامادش شده خلق الله را از امید هندی
 حیرانم که در وقت حرامی اعمال چه جواب خواهم داد به حق سبحانه تعالی عادل است اگر ظالم را
 کار فرمایم هر عزایکی از ظالم مأمور با بر آید عدلست و آن منرا و ایم کظالم را زور و دادن و
 برادر او خواه رسیدن معنی خود مجبور ظلم بود دست بدلیت گندم از گندم بر و یخو ز جو + از
 مکافات عمل غافل مشد + قعه ۲۴ فرزند عالیجاه مثل اهره با تو ضعیف بیچاره تاکی بحال تنه
 و محروم خواهد بود و بر ما و شامتی دارد و نوا سهایش آنچه کردند بخوانید متلف حق هیچ حال
 نباید بود و یاد داشته باشند که روز کی فیل فتح جنگ خان بر آن فرزند حاکم آورد میر بهر چه کار
 رستمانه که قیل از شوخی بادرشت و خلعت عنایت مانگرفت که حق خانه زادی بجا آوردم
 مزو چه بگیرم برای خدا و خاطر ماسینه را از کینه دیرینه پرازد و آن ضعیفه را که غیر شما
 دیگری ندارد و مشمول عواطف سازند بدلیت قدیان خود در امیرای قدر که هرگز نیاید
 زبر و رده عذر + قعه ۲۵ فرزند عالیجاه نوشته عتاد خان و حی نیست که خواهی خواهی بران
 عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازمست حکم کرده خواهد شد قعه ۲۶ فرزند عالیجاه و روزی

بخشش و دادن شدن
 از تو کل بسته افتاد بر کسی
 با علم بپنی تو است سوال
 از کسی جز سببی طلبنده
 قعه ۱۱ تحقیق باک شدن
 ۱۲ توان جمعی ضعیف
 بر کسی غلام نشود از ک
 مستغنیان از استغناء
 بیست و نه از استغناء
 من اوقات و احوال
 ۱۳ مراد
 ۱۴ دغانون خانه و عرس
 ۱۵ را گویند از زنده گری
 ۱۶ باغی از زنده گری
 ۱۷ عودا و خوشتراده اخلاص
 ۱۸ عودا و خلعت از
 ۱۹ آب بپننه لاک
 ۲۰ اوقات بپننه لاک
 ۲۱ کردن از خلق
 ۲۲ در دل انداختن
 ۲۳ دینار فرستادن حق
 ۲۴ دینار فرستادن حق
 ۲۵ دینار فرستادن حق
 ۲۶ دینار فرستادن حق

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بایع فی قبضه

۱۲ نظم و ترتیب دادن یعنی بند و بست ۱۲

۱۳۲۰ کتبه
۱۳۲۱ کاغذی
۱۳۲۲ درختن
۱۳۲۳ بودن
۱۳۲۴ عمارت
۱۳۲۵ شاه جهان
۱۳۲۶ شش
۱۳۲۷ رشته افشان
۱۳۲۸ نقاشیت و
۱۳۲۹ (زورده خداوند

۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰

و محمد بیگ چرامی پرد ازید و شمار ازوق صید انگنی و مار اشوق قلغ شکنی و غرض پشگان ۱
 اگر غرضی بهیهات معاش گنج و متاع و کوبیت هر یکی ناصح برای دیگران ناصح خود یافتیم کم
 و جهان و عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید و فردا را جواب باید داد
 ع کریم بخشای بر حال ما رقعہ ۲۹ فرزند عالیجاه ۱۰ اگر چه آن فرزند جوان مشتاق پیر
 نیستند اما پیر پرستشاق پیر جوان مستع بیا و از دل مالوهای غم بردار رقعہ ۳۰
 فرزند عالیجاه ۴ محمد افرسود اگر قصدیت بنا و اصلان سبب ندارد و آئینی بهمان میماند
 که در دریا سبان کردن با کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویز می آید عمل نیاید رقعہ ۳۱
 فرزند عالیجاه ۵ قصیده دو حد از مضافات صوبه کجرات مولد این عاصی پر معاصی شد
 رعایت سکنت آنجا واجب دانند و پیغمبری را که از مدت فوجدارانجاست مستمال و بحال
 دارند و حروف مریشان غرض که فی قلوبهم مرض فرادهم الله مرضا و دشان آنهاست
 بحق او نشنوند و فرد عتایت بر ضعیفان گوشه چشمی دگر دارد و بهر کو چاک و لطف دیگر است
 شاهان را ۲۲ فرزند عالیجاه ۶ محمد بیگ زوکران آن فرزند عالیجاه که در رقعہ ۳۱
 غنیمت رفته و میکویند که از قبیلہ معتد خان دیوان دکن دیوان بخشی زن ایشان بوده
 است بی شبهه آن قدیم را مقرر بان جدید نظر شما متوانستند دید و آن رفته گذشته را
 بطلبند و پیش ما بفرستند و کالای بر بریش خاوند و الا بنویسند که بعد الطالع احوالش
 میتوان طلبید رقعہ ۳۳ فرزند عالیجاه ۷ هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ نبوده
 و حقوق خدمت او محو نگردیده و ریشه او همین دو داماد و یک مستثنی اند و باندک تقصیر که
 صدق و بطلان آن اعلم عند الله چه از زنان می آند از ندوب نام هند و از تغییر مسلمان
 عاضی تجویز غیر مرضی میباید رقعہ ۳۴ فرزند عالیجاه ۸ مندر سور عمده ترین محال صوبه مالوه

۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰

۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰

این یساق سر با مشتاق بسرد و بخیر و مراد معاودت شد اگر چنین ارادت از تکیا شر
 سیات کانیات میگویند اما عمل وانی در انفاع و اخر از خلق الله تاثیر علی دارد و آن
 اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود و قلعه ستاره با هم عظم تاره موسوم شد
 شاد و یا فتح بنواز و حریت ایام طفولیت یاد دارند که با باجی دهنون دهنون قلعه بزنا
 با هم نول تار موسوم میشد تفصیل پوش مارا از کنیزان خود پیر شد و فرزند عالیجاه
 و ارجح آید میر عرب دروش را دیده اند البته باز بر وند و سلام این فرزند عقیقی و طالب دنیا
 را ابلغ نمایند و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالیت کنند و بگویند که
 تزیو کی باجل و دوری از حسن عمل عمر این غافل بی حاصل گذشت و قدریکه مانده نیز
 لا حال میرود و قدم حیات پیش رو و فکر نجات پس سر و فردا نچه ما کردیم بر خود هیچ
 نایبنا نکرد و در میان خانه کم کردیم صبا چنانه را رقصه فرزند عالیجاه و ماجرا
 بی ادبی و ناهمواری میر بدهو که از وقایع رکاب آن عالیجاه مفصل بانشاء گرانید
 بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو مواسا با کند و چون نکند
 حد بگذرد رسوا کند و معاتب ساختن و از نظر انداختن او است و خوب دشت که بر حقوق
 ما در پیری ناز و قول سعدی نمیدانند بیت منت من که خدمت سلطان همی کنم منت
 شناس از و که بخدمت بد شست و بهتر تقدیر ملک منان ایشان را بچو بر خند و
 و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما بختند خوبست مصرعه که مستحق گرامت
 گناه کار اند و رقصه فرزند عالیجاه و علی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب
 خوشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار
 در ذات اقدس فریده شخصی از راه کنایه بجان موصوف گفت که مروم متدین و وفادار

این یساق سر با مشتاق بسرد و بخیر و مراد معاودت شد اگر چنین ارادت از تکیا شر
 سیات کانیات میگویند اما عمل وانی در انفاع و اخر از خلق الله تاثیر علی دارد و آن
 اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود و قلعه ستاره با هم عظم تاره موسوم شد
 شاد و یا فتح بنواز و حریت ایام طفولیت یاد دارند که با باجی دهنون دهنون قلعه بزنا
 با هم نول تار موسوم میشد تفصیل پوش مارا از کنیزان خود پیر شد و فرزند عالیجاه
 و ارجح آید میر عرب دروش را دیده اند البته باز بر وند و سلام این فرزند عقیقی و طالب دنیا
 را ابلغ نمایند و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالیت کنند و بگویند که
 تزیو کی باجل و دوری از حسن عمل عمر این غافل بی حاصل گذشت و قدریکه مانده نیز
 لا حال میرود و قدم حیات پیش رو و فکر نجات پس سر و فردا نچه ما کردیم بر خود هیچ
 نایبنا نکرد و در میان خانه کم کردیم صبا چنانه را رقصه فرزند عالیجاه و ماجرا
 بی ادبی و ناهمواری میر بدهو که از وقایع رکاب آن عالیجاه مفصل بانشاء گرانید
 بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو مواسا با کند و چون نکند
 حد بگذرد رسوا کند و معاتب ساختن و از نظر انداختن او است و خوب دشت که بر حقوق
 ما در پیری ناز و قول سعدی نمیدانند بیت منت من که خدمت سلطان همی کنم منت
 شناس از و که بخدمت بد شست و بهتر تقدیر ملک منان ایشان را بچو بر خند و
 و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما بختند خوبست مصرعه که مستحق گرامت
 گناه کار اند و رقصه فرزند عالیجاه و علی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب
 خوشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار
 در ذات اقدس فریده شخصی از راه کنایه بجان موصوف گفت که مروم متدین و وفادار

این یساق سر با مشتاق بسرد و بخیر و مراد معاودت شد اگر چنین ارادت از تکیا شر
 سیات کانیات میگویند اما عمل وانی در انفاع و اخر از خلق الله تاثیر علی دارد و آن
 اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود و قلعه ستاره با هم عظم تاره موسوم شد
 شاد و یا فتح بنواز و حریت ایام طفولیت یاد دارند که با باجی دهنون دهنون قلعه بزنا
 با هم نول تار موسوم میشد تفصیل پوش مارا از کنیزان خود پیر شد و فرزند عالیجاه
 و ارجح آید میر عرب دروش را دیده اند البته باز بر وند و سلام این فرزند عقیقی و طالب دنیا
 را ابلغ نمایند و خیر عواقب امور و سلامت ایمان از دل و جان مسالیت کنند و بگویند که
 تزیو کی باجل و دوری از حسن عمل عمر این غافل بی حاصل گذشت و قدریکه مانده نیز
 لا حال میرود و قدم حیات پیش رو و فکر نجات پس سر و فردا نچه ما کردیم بر خود هیچ
 نایبنا نکرد و در میان خانه کم کردیم صبا چنانه را رقصه فرزند عالیجاه و ماجرا
 بی ادبی و ناهمواری میر بدهو که از وقایع رکاب آن عالیجاه مفصل بانشاء گرانید
 بیت مولوی معنوی مصداق حال اوست بیت لطف حق با تو مواسا با کند و چون نکند
 حد بگذرد رسوا کند و معاتب ساختن و از نظر انداختن او است و خوب دشت که بر حقوق
 ما در پیری ناز و قول سعدی نمیدانند بیت منت من که خدمت سلطان همی کنم منت
 شناس از و که بخدمت بد شست و بهتر تقدیر ملک منان ایشان را بچو بر خند و
 و خلعت خلق خلق کرده اگر این جرم بگفته ما بختند خوبست مصرعه که مستحق گرامت
 گناه کار اند و رقصه فرزند عالیجاه و علی حضرت از سعد الله خان پرسیدند که اسباب
 خوشنودی خالق و خیریت عاقبت چیست عرض کرد که عدالت و سخاوت که حضرت آفریدگار
 در ذات اقدس فریده شخصی از راه کنایه بجان موصوف گفت که مروم متدین و وفادار

۲۰
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

در عصر روزگار که تر نشاید بنظر شما در آمده باشد جواب اد که زمانه از آدم خوب هیچگاه خالی
 نیست صاحب خرد میباید که در یابد و آینه پیر و از دو کار خود بسازد و گوش بر جریب غرض
 در حق او ننگد آرد و اعلی حضرت میفرمودند که مردم متدین و آبرو طلب متصدی خوب غنیمت است
 هر که از خدا تعالی بر توبه اعلی قائل گرداند باید که تخصص نه نماید و جوهر قابل رایگان سازد اگر چه بیگانه
 باشد و از جابل جوهر بیگانه نشود هر چند او خود رایگان داند و متصدی آشنا برست
 قربت دوست افتادنی است رقصه فرزند علیجاه و روزی اعلی حضرت در خلوت
 بدار شکوه ارشاد نمودند که در حق امرای پادشاهی که خلق و بندگان نباشند و همه را مشمول عفو و طاعت
 و الطاف دارد و عرض غرض آنست سخن سازان در حق این جماعت نشنود که این حرف
 قوی بکار نخواهد آمد از بسکه دل میسوزد و حزن ناگفتنی میگویم اتفاق با مردم کا ضائع
 کاریست رقصه فرزند علیجاه و روزی اعلی حضرت متسلم بغسل خانه تشریف
 آوردند سعد الله خان و علی مردان خان موجب ملال خاطر اشراف استفسار نمودند
 آنحضرت فرمودند که چند کس از ناطقان ملک و مال طمع اجل شده اند و مردم دیگر یا فرو
 شکوه یا بغل بنظر نمی آیند که زود تحمل چنان با مو خطی توانند شد و باندیشه اینکه مبادا
 انتظام آید بشود خاطر متروست قلیچ خان عرض کرد که روق هایت خلافت ازل بنیاد
 منحصر نیست شخص قدسی است با فعل چنگس از نوکران خانه را در غلام چنان تربیت شده اند
 که منصب لای پادشاهی و خدمات صوبجات و روق و فتق معاملات سزاوارانند و مجرد
 استماع این حرف در راج اشراف فرحی پدید آمد و حکم شد که آخر روز بلازمست بیاید و تائیه
 صورت و سیرت آنها کرده شود چه خوش باشد اگر کار با خاطر خواهد میشتی گردد و چنانچه
 بروقت بحضور پرنور آمد بعد تحصیل دولت ملازمت اقدس عرض جوهر انسانی و کار دانی

۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۲۰
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

اولین روز کاتبین
دومین روز کاتبین
سومین روز کاتبین
چهارمین روز کاتبین
پنجمین روز کاتبین
ششمین روز کاتبین
هفتمین روز کاتبین
هشتمین روز کاتبین
نهمین روز کاتبین
دهمین روز کاتبین

داوه هر یک بعنایات و قدر دانی خلیو آفاق بنصب لایق از ذات و تابش آن عظمی و خاص یافت
و آن حضرت خان مذکور را نیز مشمول عواطف خاص فرموده یکباره از ذات و دود و صدوار
اضافه داده فرمودند و مصرعه ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی + خان موصوف
در جنب شکرت پذیرائی عرض خود و تفصیلات خداوند نعمت یکباره بابل استحقاق
بخش کرد و رقصه که فرزند عالیه + کامیابان مقدم پیشکش ششمانو شسته است بیت
هر که تیغ ستم کش بیر و ن فلکش هم بدان بریز خون + اگر چه برای نسیق آنچه کردید کردید
اما اگر استعجال ناز و اجازت نمیداشتید خوب بود + معنی اقصا اصل اگر چه از این عدالت است
لیکن دل آزاری موجب ناخوشنودی حضرت بالست + از نیجات که گفته اند مصرعه
و عفو و تیسیت که در مقام نیست + رقصه فرزند عالیه سعادت تو ام محمد اعظم
حفظه الله تعالی و سلم شما حالت اسپان سواری مادیده آید + جهانگیر بادشاه چین آخته
بیگی سیاست شد بدینگونه خطاب صف شکن خان باین چو خبر خلیو بجا شد ع برکس نهنگ
نام نرنگی کافور بقول اعلی حضرت است که آدم به شعور ضائع کار میباشد چه باید کرد
که از محن و مشاق و مفروضیات وقت ضرورت و جوریه بوقع نمیشود آن نمود ایشان کسی را از
بند های رکاب خود بخیز کرده عرض نمایند فردا بهین مردمان باید ساخت + چه
توان کرد مردمان این اندر رقصه فرزند عالیه + وقایع نگار پر گشته لونی برادر خود شنوید
که باینده شانزده هزار و سیصد و هشتاد و دو سال از راه داری می آید و این فوج را از زیاده از هزار و دویست
داخل جمع نمی نمایند و فی الحقیقت این راه داری نیست از نیست مال عوام محض حرام است
اگر از صد پنج و پنجاه یک میگرفتند و نصف آنکه نداشت چون برین تقدیر خیانت آئین ظاهر
میشود و اول تحقیقات این فرمان بنام ناظم صوبه و دیوان صادر میشود و بعد از اثبات

اینکه قتل رسانیدن شما
شما را قتل رسانیدن شما
شما را قتل رسانیدن شما
شما را قتل رسانیدن شما
شما را قتل رسانیدن شما
شما را قتل رسانیدن شما
شما را قتل رسانیدن شما
شما را قتل رسانیدن شما
شما را قتل رسانیدن شما
شما را قتل رسانیدن شما

اولین روز کاتبین
دومین روز کاتبین
سومین روز کاتبین
چهارمین روز کاتبین
پنجمین روز کاتبین
ششمین روز کاتبین
هفتمین روز کاتبین
هشتمین روز کاتبین
نهمین روز کاتبین
دهمین روز کاتبین

۲۶
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و سرور بابل حاجت رساندن مستجاب است که در خدمت ملوک با شتم و قضای حاجت مسلمانان
 میگردید با شتم فرمودیم که نقصان نیست رفته ۶۰ فرزند عالیجاه و بایا که مر برای والی آذربایجان دادند
 این نقصان بیت المال است مگر چنان مرتبه برای مصلحت معاف کردیم لیکن آئینه چنین بیان نماید قضا
 فرزند عالیجاه با سب ترکی که این مرتبه فرستاده اند صورت و سیرت خوب دارد از اسب اولین هم
 خوب آمد سبک شیر نام گذشتیم که اسم با سب باشد قضا فرزند عالیجاه و موسوی خان تجو نیز
 آن فرزندش اول کردیم آدمی اگر از عهد یک کار هم خوب بر غنیمت است صورتش نیست
 سیرش خیر از نیم رخ که خجسته نفس نگر و بسیار معلوم کلیه نیست هر که اخذ می باید فرموده مخفی
 متفحص احوالش باید بود که این بای دنیا در استبداد بقیه حسن خدمت و رفیقته بنمایند و باز اعراض
 نفسانی را کار فرمایند اینجا بعد از فتح خان و محمد علی خان خانامانی را قاتل خان و قضا کل خان
 خوب کردند که تارخیر از تاصیه آنها دیده میشود امراض بدنی را اطباء علاج توانند کرد اما امراض
 اعراض امقلب القلوب و اندر قضا فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی میخواستیم دیانت خان
 عبد القادر را دیوان سرکار فرزند زاده بهادرنیم ما اسم بی سبکی بر آید توقع دیانت از غیر متوقع
 رفته ۶۰ فرزند عالیجاه و شماسلیقه درستی و طیاری فرمایشات دارند و گجرات زیب و زینت
 هند و ستانت و اهل کسب و هنر و اهل حرفه همه بهت انجامید باشند با فعل از کار خانه
 پادشاهی تعلقه آنجا انجمنی آید در شت و گران درین ماده جزرسی البتة لازم است رفته ۶۰
 فرزند عالیجاه از وقایع نرید مفصل معروض بارگاه والا اگر بد که امان است بیک دار و قضا
 تو چنانکه آنکه زنده اند و شمسای شیطانی همتای شقی حیا رست و رشت داده و چیره باقی خانه
 و قافله را بسلامت آوردنی الواقع تلاش و جانفشانی او در تقاضای سر او را رسیدن و آفرینست
 رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رفته ۶۰ فرزند عالیجاه و میرجلال الدین

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

که از آن فرزند جدا شده ظاهر همیشه زاده است که میخشی با بود و سینه زاده
 کریم النسب صحیح کسبست چو ابرو زنده رقصه ۶۰ فرزند عالیجاه + پسران شمشیر خان چو
 جدا شدند به تنگنای آبنابی سببی نخواهد بود + قد ما را باندک حوت بر انداختن ^{۱۲} و از جدیدان
 توقع کار داشتند محض یعنی + ما آفتاب مشرق بدو اورو ایشان در چنین خیال بهر
 حال اگر در حضور اقدس بیایند و منصب بادشاهی اختیار نمایند رضا لکته نداریم + رقصه ۶۱
 فرزند عالیجاه + بهیست + منتهین تواند بود + باید + تا عقل و دین بفریاید + از دیر باز مسعود
 میشود که درجالات قبول شما ظلم صریح بعمل می آید + ظلم می بجا ره که تابه والی نرسد + و او رفع
 ظلم از سر آن نکنند ظلمه در دیوان قضایانام والی عال بنویسد ^{۱۲} میخشی دوم را اینکه در اختیار
 دادن و اعتبار از فردون که دیگر برادر کار او بمجال عرض نباشد چه معنی دارد اگر چه
 استقلال آدم کار هر قدر باید از فرد بجاست فاما قاعله مختار ساختن و بجزایات ساخته او
 نیز دختن محض بجا بر باعی بامنهین و باش یگانا او + دوام انقی اگر خوری دانه او + تیراز
 رخ راستی کمان را کج و دید + بنگر که چگونه جست از خانه او + فرد تیرس از او مظلومان
 که به گام دعا کردن + اجابت از دین حق بهر استقبال می آید + رقصه ۶۲ فرزند عالی جبه
 افتخار خان در ایام خدمت خانسمانی از خوش فطرتی و همه دانی و جزیری حوت خمری
 عرض نمود که بی دینستی مخصوص با خد و بر مال نیست و راستی را بخلاوت و خلان را بر ^{۱۲} است
 و نمودن عین خیانت ست خیلی خوش گردیدیم ^{۱۲} جمیع مقربان و اهل خدمات حضور قدغن
 فرمودیم + که احوال هر کس ابی کم و کاست عرض میکرده باشند + و پائس مراتب خویشی
 و آشنائی و بیگائی منظور ندارند رقصه ۶۳ فرزند عالیجاه + جسونت کفری راهرگاه علی حضرت بظلم
 را ای امتیاز بخشیده دفتر از تن فرمودند ارشاد نمودند که میان ما و جاگیر طلبان امین باشی +

۲۸
 از آن و از آن
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

یادداشت نوسر از آن و اضافه هرگاه رجوع شود چهار پنج منصب دار آخر و نه که ما در سخن
 غنای نه نقشه و صو بجات و عمارات می بنیم از نظر گذراندن تاحس و نسب هر یک بنظر ثالث
 دریافتی برای جاگیر حکم فرماییم همچنین بدار و نه داغ تصحیح حکم بود هر قیاس و سنگات داغ بمواهب
 بخشیان بیایند بعضی قدسی رسانیده اسپان بداع رسانند و محله در دیوان بنمایر سبب
 تعجب میساقی میباشاق توجیه از کار بارخواست لند از نسق خطو ابط اختلال کلی راه یافت
 اشخضت مکرر میفرمودند که دیوانیان سرکوب اینان توجیه از آن و دار و نه عرض مکرر
 کرده بخشیان و منصبداران اینها در تین و تدریق شعور یا بیکه بهتر از همه باشند قوت
 فرزند عالیجاه و ماجرای بی ادبی و بی اعتدالهای بدیت کیش بخانی که برقرار فاضل لا نوار
 شاه بنده نواز گیسو در آن خورده رفت و خصوصاً خود را عرض داد و فصل از فرموده و نگار
 معروض بارگاه والا گشت و آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن تابکار باین احوال منکر
 در آن مقام رفته بود کسان خود را تعیین نموده می فرمودند که قشال کرده بیارند و
 جولان کرده همراه گذر برد و حضور می فرستادند و ظاهر عایت و قانع نگاری برین
 نیاورد و از اینجا اگر زبرد ارشد یقین کردیم و آن تعیین را نسبت بسیار و تا کسان که بر روی کار
 آیند چنین کنند و ما در چنین روزاری هیچ یکی از فرزندان تمیت تابعیت اشده خان و
 دیگران به رسد و در آن خطب النور و حالت نزع صادر شد سلام علیکم و علی من لدیکم و پیری
 رسید و ضعف قومی شد قوت از اعضا گرفت و یگانه آمد و بیگانه میروم و خبر از نو و ندارم
 که بیستم و چه کاره اتم کسی که بی ریاضت رفت افسوس آن باقی ماند و ملکه داری و رعیت پروری
 پنج از من نیامد و عمر عزیز میقت رفت و خداوند در خانه دارم و روشنی آن در چشم تار یکب نمود
 نمی بنیم و حیات پایدار نیست و از نفس نه نشانی پدیدار نمی و از دستقبال توفیق مقصود و
 که زنده باشم

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و شدنی می انکاشتم ع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم **رقعه ۱۹** - فرزند زاده عظیم القدر
 ایشان که در باب پنجاه و یکم **رقعه ۲۰** - شکر پور و بکاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم شد
 که این قسم خیرخواهی از چهره بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه استدعای این مطلب از
 آن فرزند زاده کرده اند مضائقه ندارد و الا از سر چنین خیالهای خام در گذرند که خطای
 و دوستی نمی افزاید بل شوب پندار و غرور را شاید **رقعه ۲۱** - فرزند زاده عظیم القدر
 احداث تاریخی محال سری بدر و سر زنده و می دارد و لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود
 که کرام مفتی مفت خور فتوی داده این قسم صلاح اندیشان خان مان بر اندازد و من
 جانی و مالی و بدخواه حالی و مالی داشته و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که سه صوبه زرخیز
 وزیر ویر و هم چیز از ران و فراوان عطا کرده + رعیت پرور را سرایه دولت دینی و اخروی
 شمارند + **رقعه ۲۲** - بنام امیر الامرا شایسته خان صوبه دارا کرباباد + یار و فادای محبت **رقعه ۲۳**
 در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق دارند + روز تحریک که سه شنبه بیستم ربیع الاول است
 شجاع نهیمت روزی بالشکر ظفر اثر که در کاب نصرت نصابین نیامندترین حضرت
 عز اسمعه بود مقابله نموده سزای کردار نا بهنجار در کنار تمام او باز خویش دیده پیدست
 از دست زبان که بر آید + که عهده شکرش بد لایه تفصیلین فتح بزرگ بعد ازین نوشته
 خواهد شد + بیست و شش نام در پیش از جنگ ایشب که نزدیک غنیم آمده منزل کردیم که خسته بطرف
 اکبر آباد رفت ظاهر اوطان خود بود و حسن الدفایا و الا حرقه ذلک بهو خوشتران البین
 باید که آن عضد الخلفه بمحرم اطلاع بر مضمون این منشور و الا لوازم سرور و شادمانی
 بتقدیم رسانیده بادای شکر نعم حقیقه قیام نماید + و تصبیط آن صوبه متعلقه او قرار
 واقع پردازد و بالفعل فرزند بجان پیوند محمد سلطان بهادر را متعاقب آن حق شناس تعیین

[illegible]

معتق و خود کند و الا بچو مبتدعان را که از خود چیز را تراشند و نسبت بشیخ دهند تنبیه
باید کرد و سلطان محمود و غفر الله له و ذریه^{علیه} سبست نذنبان مبتدعان و در مجلس هفتم اول
در ولایت خود جانبیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گاه نشوند و ایشان نیز مجال
گما کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم و السلام علی اهل البیت و السلام و تسلیم^{علیه} قریبی
با خلاص کلمه فتح الله خان الحال نوشته اند تا وقت رحلت خان مذکور رسید ایتیم
صحبت این فضول با پادشاه نهاده برآرخواهد آمد اما چه کنیم ما را بطور ما نمیکند از مد
و در ادای مطلب خود ایام میکنند و باری پانصد سی ذات فتح الله خان صد
سوار تا عیان کم باید کرد و دنیا بکمی با بر طرفی خطاب بهادری بد فتر بنجته دوم داد و
حسب حکم بآن زیاده گوشت که نمک خالی همین معنی دارد که مرشد زده را از خود آزار ده
کند و بایا القای منت خدمت فروشی که وضع سفله رویان نه رسم دران جان موس
همین پور و لیسنت را سرگران نماید بایسته باین وسیله بزرگ رضای بدست آوردی
و بالتامس ایشان اصناف گرفته حالا هم اگر تلافی با فایات کند خوبست این شاد و در حق
بدید و پادشاه نهاده عرض شد که اندین قلم هم انشاء الله تعالی عنقریب فتح میشود و آیه فکر
سنتامی شیطاں هتما ضرور بجان فیروز جنگ برای سزای آن سزاوار حنک تالیه
بنویسد که پیش از دست برد و دست جبارش بنوع مرد آخر بین مبارک
بنده ایست و رتبه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سرانجام نیافت چنانچه باید
از عهده آن بر نیامد ناکرده کارست و بهیوده گفتار تعلیم باید کرد و بکمی مراتب تنبیه
اگر چه من خود تربیت طلبم صرع بهرم و گشته و کم کرده راه ابو نصر خان در لاهور و تنگامه
بر پا کرده است در موم آن شهر را بجان آورده مگر عافیت اینخار و یا ملک ابی ملک دیده
است

۳۳
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و تربیت باید نمود و چند سیاره حفظ کرده بود نشود و فراموش کند تعهد قاسم خان در باب فتح
 قلعه چینی که پادشاه از او محکوم بخش بحضور فرستاده بجنس پیش آن فدوی فرستاده
 باید وید که صلی دارد و یا تمهید دل شکستنی آن فدویست مردم نیابری اغراض نفسانی
 چه چیز با که نیکویند و چه شکستنا که برای درستی کار خود می بندند اگر گرفتن را نامی بچهار
 کشایش قلعه از تو اند شد چه به ازین و الا سردار خان هم گفته عمل است بد نیست
 باشد + **رقعه** فدوی درگاه + فردا ملازمت پادشاه از او شاه عالم بهادر
 بخشی الملک مردم دیگر را با تو لاج خود با برای استقبالان بدرفت و باین گزینی در
 چشم مار و شش سنگت بدست خوشا وقتی و خرم روزگاری + که یاری بر خور از صلیان **رقعه**
 فدوی با اخلاص + و خط دیوان بر ضمیمه عین باشد در کانیست + این عین علت را
 از میان باید برداشت + مهم محترمی عنایت الله خان کفایت میکند با اعتقاد و
 پروانه زان دست + **تولیت** مشهور که اول بنیاد ظلم در جهان اندک بود دیگر که مدبران
 کرد تا باین غایت رسید + ابراهیم خان را تا انفضال قضیه قاضی دیگر مردم کشمیر
 نمیشود بحالی کی معلوم مصرعه کلون انداز را پاداش سنگست + **الحمد** چینی فتح شد
 و را نامی مردم و گر سخت گرفتن هم چندان کار نبود اما با اغراض کینه عملان از دست
 رفت و چندین دیگر دکان سرشده فی شان گرم ماند + با آنها باید گفت که بخورند
 دنیا را پیش از آنکه شمارا بخورند **رقعه** فدوی بارگاه این قدر تنگ گرفتن یا علی بیگ
 خود را از چهر است + نهی این امر در شرع نیامده و مرتبه ولایت خود ندارد و چه بگوید او
 اشرار عمل نمیکند و مارا و خود را از باز مردم میسازد آدمی باید که مقبول هر قوم
 باشد تا او هم چه کند که اینهم باختیار خود نیست فردخت و دولت بر نور باز نیست +

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

سبب کس خورشید ۱۲
داده کس را ۱۱
سبب کس خورشید ۱۰
داده کس را ۹
سبب کس خورشید ۸
داده کس را ۷
سبب کس خورشید ۶
داده کس را ۵
سبب کس خورشید ۴
داده کس را ۳
سبب کس خورشید ۲
داده کس را ۱

چنانچه شایسته و در تنبیه مفسدان و ستمکاران زمینداران همچنین سخی جانی بخیایات و دیگر هم
انتیاز خواهر یافت و بر تنه بلند تر از زمین مرتفعه خواهد گشت نظم نو بان بخیایان مانده است
عاقبت زمین نو بان افتاد نیست + هر که بالا تر رود ابله تر است + تنگناش خردتر است +
رقعه ۱۱ شجاعت خان در گذشته + انا الله وانا الیه راجعون + آدم کاروان بود
و در کجرات عمل درست داشت صوبه داری جهمت آن ملک تجویز باید کرد و دوسه
کس بجای خود سنجیده عرض نمود علیحده هم رغبت دارند اگر پادشاهان را کار انفرمایند و
بهتر از دیگران سرانجام توانستند و میتوان داد باند التوفیق والیه الشاد و درین مقدمه بهتر از
خیر اندیش خان و دیگر کس نیست + اما میگویند که چشمانش از کار گرفته باری او را باید دیگر برانموز
نماید عتیق سلطان هم بد نیست + مقدمه ابراهیم خان کشمیریان حفظه الله خان خوب نوشته و مال
اندیشی را دخل نداده بدیت حیف برین دانش آئین او + کور شده دیده حق بدین + در آن
و نینداری تحقیق حق از دست دادن چه معنی دارد و آنرا بجا است که گفته اند قاضی امین
تحقیقات متعصب باید کرد که اقرار و انکار مقدمه تمام نکند و در انحصار قضایا اصلا
کو تا هی نرود + و اعتبار بهت غالب منظور ندارد + ازین قسم مردم پیشتر هم کم بود و در وقت
که ایمان ضعیف شیطان قویست خود کجا رقع ۱۱ در امثال حکام از ابراهیم خان تاخیر
بسیاری رود + هزار سوار از تابینان او کم باید کرد و بیکیل هم چشم نمائی نمود + حکم ماکار را
بر باد بکشد حق است ع راست نماید خواجه با بندگی + رقع ۱۱ روح الله خان در خوا
صد و احوال حکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آن طرف کرده است تا از سر سرشته کشی
پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر آنچه حالا از غیر مسعود خان بدینیت ضبط شده و ریا
بعضی رساند آنچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کورسی تعیین نماید + و آنچه جاگیر

سبب کس خورشید ۱۲
داده کس را ۱۱
سبب کس خورشید ۱۰
داده کس را ۹
سبب کس خورشید ۸
داده کس را ۷
سبب کس خورشید ۶
داده کس را ۵
سبب کس خورشید ۴
داده کس را ۳
سبب کس خورشید ۲
داده کس را ۱

تاریخ

سبب کس خورشید ۱۲
داده کس را ۱۱
سبب کس خورشید ۱۰
داده کس را ۹
سبب کس خورشید ۸
داده کس را ۷
سبب کس خورشید ۶
داده کس را ۵
سبب کس خورشید ۴
داده کس را ۳
سبب کس خورشید ۲
داده کس را ۱

سبب کس خورشید ۱۲
داده کس را ۱۱
سبب کس خورشید ۱۰
داده کس را ۹
سبب کس خورشید ۸
داده کس را ۷
سبب کس خورشید ۶
داده کس را ۵
سبب کس خورشید ۴
داده کس را ۳
سبب کس خورشید ۲
داده کس را ۱

۱۲۶۷ هـ
 ۱۲۶۸ هـ
 ۱۲۶۹ هـ
 ۱۲۷۰ هـ
 ۱۲۷۱ هـ
 ۱۲۷۲ هـ
 ۱۲۷۳ هـ
 ۱۲۷۴ هـ
 ۱۲۷۵ هـ
 ۱۲۷۶ هـ
 ۱۲۷۷ هـ
 ۱۲۷۸ هـ
 ۱۲۷۹ هـ
 ۱۲۸۰ هـ
 ۱۲۸۱ هـ
 ۱۲۸۲ هـ
 ۱۲۸۳ هـ
 ۱۲۸۴ هـ
 ۱۲۸۵ هـ
 ۱۲۸۶ هـ
 ۱۲۸۷ هـ
 ۱۲۸۸ هـ
 ۱۲۸۹ هـ
 ۱۲۹۰ هـ
 ۱۲۹۱ هـ
 ۱۲۹۲ هـ
 ۱۲۹۳ هـ
 ۱۲۹۴ هـ
 ۱۲۹۵ هـ
 ۱۲۹۶ هـ
 ۱۲۹۷ هـ
 ۱۲۹۸ هـ
 ۱۲۹۹ هـ
 ۱۳۰۰ هـ

قرار باید پروانه بدین مقام ضرورتی تو بچانه و مصالح مورچال آنچه در کار شود بقدرت باید نوشت
 و سزاوی تعیین نمود که بیداران با خزانه باورساند و نشان فرزند بهاد که بخان نیکو
 نوشته اند حواله و کیل باید کرد و یا در خط خود منطوقی نموده باید فرستاد بل حرکت اخیر بهتر این
 ازان جماعت نیست که همیشه یک طور سلوک داشته باشند آن همه فروتنی برای برآوردن
 مطلب خود بود از درون هم شاید که صافی نباشد برای او فهمیده عرض میکرده باشد
 فرو از احتلاط چسبان بیگانه کی شود خویش + هر چند جامه تنگست جزو بدن نگردد +
 ذوالفقار خان ظاهر سزاویان برای بردن تو بچانه تعیین ساخته روح اندخان را
 و عین کار سرد و نموده + اگر چه آن هم کار پادشاه است اما بخان مذکور بزرگوار که تاق
 قلعه تو بهار ابرار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاوی آنها معتبر نشمارد و طرح
 قلعه و مورچال فرستاده او بنظر درآمد + سستی که برای مورچال مقرر کرده است خوبست
 و چندین دجوه بر اضلاع دیگر فوقیت دارد ولیکن از عدم خندق معلوم میشود که آن طرف
 ظاهر ازین سنگلاخ باشد لقب دن متعذر نخواهد بود و سده مدله سرکوب بر یکدیگر تاز
 تصادم ضرب تو بهار ترزل در شتاب محصوران و ارکان قلعه افتد + و بزودی برین عقده
 کشایش باید فرمان هم درین ماده می فرستیم و آنچه باید بخط خود بنویسد تا کی بدینوسیله
 بامید بچنین شاخ شاخ + نداری چشم کشایش فراخ + استغفر الله استغفر الله
 از افراد فرستاده سواخ محاکم لشکر فرزند زاده بهاد و معلوم شد که شکر الله خان با وجود نزدیکی
 نمودار شدن غنیمت شرب هم مشغول اند و خود سوار نکرده کسان را به تنبیه آنها فرستاد و
 شب بخانه نوازش خان رفته از شام تا با مداد بخوردن شراب تماشای قصص گذرانیده
 با شمع محترق و متع نمیگردد و برین ممنوع قصد اصرار دارد + از آنجا که سواخ محاکم ازان

نشان و مضاف
 ۱۲۶۷ هـ
 ۱۲۶۸ هـ
 ۱۲۶۹ هـ
 ۱۲۷۰ هـ
 ۱۲۷۱ هـ
 ۱۲۷۲ هـ
 ۱۲۷۳ هـ
 ۱۲۷۴ هـ
 ۱۲۷۵ هـ
 ۱۲۷۶ هـ
 ۱۲۷۷ هـ
 ۱۲۷۸ هـ
 ۱۲۷۹ هـ
 ۱۲۸۰ هـ
 ۱۲۸۱ هـ
 ۱۲۸۲ هـ
 ۱۲۸۳ هـ
 ۱۲۸۴ هـ
 ۱۲۸۵ هـ
 ۱۲۸۶ هـ
 ۱۲۸۷ هـ
 ۱۲۸۸ هـ
 ۱۲۸۹ هـ
 ۱۲۹۰ هـ
 ۱۲۹۱ هـ
 ۱۲۹۲ هـ
 ۱۲۹۳ هـ
 ۱۲۹۴ هـ
 ۱۲۹۵ هـ
 ۱۲۹۶ هـ
 ۱۲۹۷ هـ
 ۱۲۹۸ هـ
 ۱۲۹۹ هـ
 ۱۳۰۰ هـ

۱۲۶۷ هـ
 ۱۲۶۸ هـ
 ۱۲۶۹ هـ
 ۱۲۷۰ هـ
 ۱۲۷۱ هـ
 ۱۲۷۲ هـ
 ۱۲۷۳ هـ
 ۱۲۷۴ هـ
 ۱۲۷۵ هـ
 ۱۲۷۶ هـ
 ۱۲۷۷ هـ
 ۱۲۷۸ هـ
 ۱۲۷۹ هـ
 ۱۲۸۰ هـ
 ۱۲۸۱ هـ
 ۱۲۸۲ هـ
 ۱۲۸۳ هـ
 ۱۲۸۴ هـ
 ۱۲۸۵ هـ
 ۱۲۸۶ هـ
 ۱۲۸۷ هـ
 ۱۲۸۸ هـ
 ۱۲۸۹ هـ
 ۱۲۹۰ هـ
 ۱۲۹۱ هـ
 ۱۲۹۲ هـ
 ۱۲۹۳ هـ
 ۱۲۹۴ هـ
 ۱۲۹۵ هـ
 ۱۲۹۶ هـ
 ۱۲۹۷ هـ
 ۱۲۹۸ هـ
 ۱۲۹۹ هـ
 ۱۳۰۰ هـ

تقاریر حضرت کردن جانور استایل خود فداات خود کند یا آرد که کند از رده های او و جانی که با او باشد و به تنهایی و در دست ۱۱

برای اغراض نفسانی چیزهای بسیار برخانه زرادان تربیت کرده مای بنمید باید که آن
فردوسی بدیوان بزرگارد که هم مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بصورت و ضار در قعر ۱۱
بفتح اندخان بنویسد که حسن خدمت مفصل از عراض معلوم شده موجب مجاری بنیگونی
گشت اما این جانفشانی را بخدمت فروشی تبدیل کند و به آرد و در سرگروه مارا
سرکران نماید قعر ۱۱ استمند خان فردیکه مشعر خرابی جاگیر خود بسبب جهل و بی و درون
بهم خود نوشته فرستاده بنظر درآمد التماس ما مورشدن محور خان بگوشتالی آن گروه
شقاوت نشان کرده است حسب الحکم بخان فیروز جنگ باید لگاشت که چون غنیم
بسیار است خلعت الصدق خود را بجمعیت شالیسته بآن طرف بفرستد قعر ۱۱
سعدا شد بکر خطوط با فرستاد در و اظهار چیزهای بسیار نموده که سوانح نگار بنویسد
را تغییر باید کرد و خلعت حکیم شرف متوفی را خدمت دار الشفا مقرر نموده با منافقه یومیه
قوت دل بجشید و بسپید باید نوشت که بعد ازین در مقدمات اهل خدمات که بفتوی آیه
کریمه ولا تکرهوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار الایه در حقیقت ظالمند دخل نموده باشند
هر چه این طائفه غیر ظالم نباشند بر نفس خود ظالمند و هر در حق مستدعی بودن خود
بدعای موت فی القبر و انموده اند حقیقت فی نهر الموت حیوة این نیازمند درگاه بی نیاز
هم شیمان آیه کریمه اللهم فاطر السموات والارض انت ولی فی الدنیا والاخره تو فی
مسلم و احقته بالصالحین و در و دارد در معنی یقین قبل لقائه الانبیاء والاولیاء
جمعین صورتها بجای آرد اگر چه فضلا می حضور نکات عمده گفته اند اما چنانچه
بایشفی نمیشود و آن معرفت آگاه بر تحقیق خود بزرگارد و اسلام قعر ۱۱
بیاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بدخبت که که محمد کام بخش و آلفه و معلوم شده باشد و چنان

۱۱ است ۱۲ خطاب بکاتبان ۱۳ است ۱۴ است ۱۵ است ۱۶ است ۱۷ است ۱۸ است ۱۹ است ۲۰ است ۲۱ است ۲۲ است ۲۳ است ۲۴ است ۲۵ است ۲۶ است ۲۷ است ۲۸ است ۲۹ است ۳۰ است ۳۱ است ۳۲ است ۳۳ است ۳۴ است ۳۵ است ۳۶ است ۳۷ است ۳۸ است ۳۹ است ۴۰ است ۴۱ است ۴۲ است ۴۳ است ۴۴ است ۴۵ است ۴۶ است ۴۷ است ۴۸ است ۴۹ است ۵۰ است ۵۱ است ۵۲ است ۵۳ است ۵۴ است ۵۵ است ۵۶ است ۵۷ است ۵۸ است ۵۹ است ۶۰ است ۶۱ است ۶۲ است ۶۳ است ۶۴ است ۶۵ است ۶۶ است ۶۷ است ۶۸ است ۶۹ است ۷۰ است ۷۱ است ۷۲ است ۷۳ است ۷۴ است ۷۵ است ۷۶ است ۷۷ است ۷۸ است ۷۹ است ۸۰ است ۸۱ است ۸۲ است ۸۳ است ۸۴ است ۸۵ است ۸۶ است ۸۷ است ۸۸ است ۸۹ است ۹۰ است ۹۱ است ۹۲ است ۹۳ است ۹۴ است ۹۵ است ۹۶ است ۹۷ است ۹۸ است ۹۹ است ۱۰۰ است

۱۳۰
 سلطان اور پسران
 پسران است از درگاه
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

سینه آن وجد کرد و پادشاه نهاده نادان ضرور بود و کردیم و بر سر آن بسمل لقمه
 آوردنی بود آوردیم و من کین اشیطان از قرینا فساد قرینا فرو صحت سفله چنان
 نمایه نقصان و گریه سوز و بدن پیر و کند جامه سیاه و بشوی و محبتی او پادشاه نهاده
 هم گرامند و چنانچه گریه و خیمه اش به تیا قدری باید نشاند و از حال و خبر باید و در
 خان جهان بهادر این چستی اول مثل کشته عمالان درین مهم قستی پیش گفت
 هرگاه از حضور تانگید شدید شد خوش است که تانگی مافات نمایه توانست انیمه خرابی
 است چون نباشد که بدترین عمل زشت عملی دیگر نیست ان لانا فقیه الدکر سفل
 سن ان چیز برای تسلی او باید نوشت و ایمانی این مقوله هم کرد تا چشم و اشود
 تنه پیدا کرد و اگر حکم نیست که دشمن باطن تو نیست اعدای عدوک نفسک من
 جنسک کی بطور نو و میگذار که این کس گوش بحق و حقیقت دارد در آکی از بنده
 بر بان و مارا در حقیقت او میران نظم صرانی دید و آن لطف نخست و آنکه کردی گرامانرا
 باز بست و هم دعا از تو اجابت هم تر نو و ایمنی از تو عهده است هم تر نو و ۱۳۹
 در گذشت از مردم قدیم همین یک کس مانده بود و انا الله و انا الیه راجعون و مطالبه هم دارد و
 بدو ان بیانات انصوب برای ضبط اسوالی بدین نوشت که بتقید تمام ضبط آرد از مردم و بدو
 گرفتگی هر کس که تیر میخواست پادشاهی بگیرد و دیوان مرحوم را فهمید و میگوید بشرط نیکوختی
 کرده خواهد شد و حقیقت پسران مغفور و فرزند پسرانید بگیری هم درین باب گفتیم با بگمان
 رعایت قبیل داری و انوبت ثانی آن فردوسی یابن امرامور گردیده یقین که بر دیر و ضعیف
 راستی و درستی ظاهر خواهد کرد اما ان امد خان هم برای انیکار نیست یقین باید کرد و در
 بوضع ساینده که اضافه داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر است نسبت و اجل فی بدین ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰

۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰

بیوسف خان مقرر شده چو زان مخلص هم خوبست اما سپاهیست حقیقت عملداری و علوم
 نیست بر آن فردی هر چه شکست باشد عرض نماید برای دیوانی بر پانچور شخص دیانت دار
 مطلوبست الا هم فالاهم رقعۃ ۳۲ مکرم خان در چه کارست با وجود اشتیاق زیارت
 حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین چیست بیت حج ربانیت مردان بود و حج
 زیارت کردن خانه بود و الا هم از قنایر رقعۃ ۳۳ فرستاده فرزند زاده بهادر باید
 گرفت اما پیشتر وکیل نشان را گفت که بدون عرق نفرستاده باشند و السلام
 رقعۃ ۳۴ مرشد تلیخان ضابطست و خالی از تدین هم نیست این کار اگر با و
 گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود پرسید مقدمه که فضل خان
 گذشت آن قدیم انقدرست شنیده باشد نوبی برای تنبیه قریبایشان او باش تعیین کرد
 خان بهادر حیدر چه طوست این عاصی میخواند که ترک کتب هیچ گناه و حیثیت خاصه نشود
 اما از آنجا که ملک سیاست نمیند در سیاست بی سیاست رشت نمی آید بعضی جاها احکام
 موافق الوقت بغلیه نفس بی اختیار صادر میشود از علما مسئله پرسید انچه باشد که نیت خود بخیر
 شاید که گیرد اما الا اعمال بالثبات حدیث صحیح است و بلس حد تو اتر رسید رقعۃ ۳۵ خود عبدالحق
 رحلت کرد و بنیدار متقی بود از جگر داری بهره تمام داشت روزی در حضور السیاده بود و خبر
 ولایتی دیگر داشت خوش آمد گفتم تخلیه خوش طرح است در جواب عرض کرد که نام این بهار
 طرح است پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سر کار و الا هم سه چهارمین
 طرح و نام طیار ساز ندانم که آورده اند که در عرض نمود که تا آنها طیار نشوند این میا
 محقر در سر کار شرف باشد و رفته آداب بجا آورد احوال پسران او معروض دارد یا
 بغایت افتخار گوید که او عرض نماید تا بقدر هر یک رعایت کرده شود رقعۃ ۳۶

[illegible]

۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷
 ۱۶۳۸
 ۱۶۳۹
 ۱۶۴۰
 ۱۶۴۱
 ۱۶۴۲
 ۱۶۴۳
 ۱۶۴۴
 ۱۶۴۵
 ۱۶۴۶
 ۱۶۴۷
 ۱۶۴۸
 ۱۶۴۹
 ۱۶۵۰
 ۱۶۵۱

اضافه نمود و او را ازین فزوده مسرور ساخت و وکیل را هم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد
نعم المولیٰ و نعم الوکیل رقعہ ۱۳ پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر بر آورده ایم و دو زنجیر
از ان میان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسب و خلعت خاصه و خنجر مرصع با عاقل
هم عنایت شده از جوهر خان خبر بگیرد رقعہ ۱۴ سواخ نگار وزیر دست خان در باب
سید میرک چنین بنوشتہ اند اصل و داردیانه او خود را صاحب تدین میکشد از عنایت الله خان
پرسید از صاحب خان صوبه داری اکیز با خوب سر انجام شده است و گویا لنگیمه را هم بآب
اعانت و باید نوشت و بخان مذکور تسلی نامه قلمی ساخت مصرعه چنانکه تا بجا عیب مجلس پوشید
رقعہ ۱۵ هنگامیکہ کہ بر استقام خان محرم گذشت از غفلت همین مردمست و بتبایر ابل پشت ذکر آنها
بجوب بی توجهی بایشکست همچو آدم متدین و خبردار کجا بهم میرسد اسپان را چنان فربه کرده
اصطبل را نحوی رولق داده بود کہ جگفتن راست نمی آید اللهم اغفره و ارحمه و ائت
خیر الراحمین بسیف خان در باب تنبیه مفسدان بتاکید بنویسد مساعدت هم محبت شده
محل انتظار مانده الا هم فالاهم رقعہ ۱۶ همین پوز خلافت برای اضافه سپر چارین نوشته اند
ظاهر اسواران رفیع القدر زیاده اند برابر باید کرد و افزونی ذات خرد بر بزرگ صورت نمی بندد
بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان رضو بخان و سبند و صحبت بر آنست
بذل خصمان خصموا فی ربهم الآیه تهدیدی بسند و باید نوشت رقعہ ۱۷ روح الله خان
بان وضع زرها ادا کرد این مسرت مالدار میخواید باین و ش زربره مانده هم کند خلط است زر
از جاگیر وقتی میگید نکره منصب را در حضور استعداد ادا می آن نباشد وکیل را نشاندہ همین وقت
مبلغ پادشاهی بگیرد و اشرافیای ما را نصیب این پای باقی نکند و اعلیٰ حضرت طالب خزانه
برای زربره مانده تقید بسیار میکردند فوراً چلیما می شیر رشید تعین نموده زرها را بمعرض وصول

[illegible]

۱۲- علما و استادان
 ۱۱- نمایندگان
 ۱۰- نمایندگان
 ۹- نمایندگان
 ۸- نمایندگان
 ۷- نمایندگان
 ۶- نمایندگان
 ۵- نمایندگان
 ۴- نمایندگان
 ۳- نمایندگان
 ۲- نمایندگان
 ۱- نمایندگان

نزدک چچا سے استقامت
پاکر دہ روز چپہ
۱۵ استقامت
عزل باقی جم
پیکار کردن کے
۱۳ اسے مروت
۱۱ علم مراد
شریعت خان
۱۲ صاحب
پایہ جہول

۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

که این صورت چو باینکه بوقوع آمد و بچهره و مال کارند نظر داشت طلب احشام که نخواهد رسید
 و غله و قلعجات نخواهد بود و وزدان بران نامردان غالب خواهند آمد آنوقت شما کجا
 خواهید بود قاقو چیان اگر طلب گرفته سرگرم کار مانند غنیمت است و میداریم که بی این
 خیال چه امکان دارد جهت عرض خویش کارهای ولینعت که فی تحقیق کار خداست
 بر سر نمودن و زندگی دور و زده حق مردم مجاد پیاپیال کردن که دشمن آن تقویت کفار
 فخران مال است آئین که ام مومن نمک حلال است بهر حال فیض الوصول طلب از
 تمامی احشام گرفته بفرستد و در صورت خلاف آن سزای خائشان و معاوئان بیدینان
 بر خود لازم داند که و آن الله لایهدی کید الخائنین رقه ۴۴ امین دست بدستی بخور
 عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده مسهره هر چه که در کان مکفت
 نمک شده قوت مقابله است هم نبوده چه کند ناچار است اما اگر چنین بود چرا بر خاسته نیامد
 اگر نخواهد تمیید آمدن خود میداد و زیاده از طرف خود تا کیدی بنویسد رقه ۴۴ احباب خان
 حیدر آبادی ظاهر ابر لاورد در گشت و غیر از نیره که بدیش بجنوب طاعت کرده و در دیگر داریوان
 بیوتات آنجا برنگار که اموال ادبوشیاری و دیانت واری تمام ضبط نمایند که بیت المال حق
 عبادت خلیفه امین و نوکران گماشتهای خلیفه اندر بجز تحقیق و ضعف دیگران را دران نصیب
 چه حساب رقه ۴۴ محرم خان امر و لباس فاخره پوشیده بجنوب آمده بود و دامن جامه آنقدر
 دراز داشت که پانظر نمی آمد بمرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته عقل و رکنه آنقدری
 باو بگویم که دامن بدستور یکد حضور مقرر است همانقدر داشته باشد و الا قدم و خسلانی نگذار و مرد را
 باید که الفت با لباس ساده پر کار داشته باشد و نیزت کلفت خاصه زن نیست و بهمانامی زید و حرقای
 دیگر هم مناسب این مقام بطریق معظمت بخوش و باید خواند رقه ۴۴ که پان نمی یار این کار خانه هم

۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیایم اما چه رو کردیم نظر مشایده نامیم + لهذا
 سیادت خان را بنیای فرستادیم تا بچشم ما بیند و اظهاراتی الضمیه کند از میوه های نوین
 آنچه اینجا بهم میرسد نگویست اما اطباء یونانی برای آن عمده مخلصان مزاج دان مصر
 میگویند لهذا بنور و هم ناگوار کردیم + انشاء الله تقدس بعد صحت کامل شفای عاجل یکی
 میخوریم فردیاد این آرزوی من چه خوش است + تو بدین آرزو مرابرسان بفرست
 خان فیروز جنگ یک رنگ من + تفریق فیج لا علاجل نیست فدوی زاده راز و دجضور
 کرامت بخور بفرست که با نعمات و اوراد ات اختیار یافته باز پیش آن دولتخواه بدار
 فردمان مشغولید چون واقف نه از اسرار غیب + باشد اندر پرده بازیمای پنهان
 غم خور + فرد آنچه دل از فکر آن میسوخت بیم چه بود + آخر از بیمی کرده + آن هم
 ساختیم + قهر ۹۹ خان فیروز جنگ یک رنگ من + الحمد لله دوری قلبی نیست نیست
 گردیشی و با منی پیش منی + و پیش منی و بی منی دیشی + از احوال شبار و بی
 اطلاع میداده باشد تا که موصلت صورتی دست دهد + خانه زاده عنایت از خان آید و یک
 جای او خالیست مصرعه شای گل هر جا که روید هم گشت رقص است بنام
 ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ قهر ۹۹ نصرت جنگ با برادران و اهل
 این ملک قلم و فرمان بان ملی بوده بهر آن متقلب از تصرف این بر آورده و ایشان را
 منهدم مستملک بلذات نفسانی مستشرق امور دنیا و دنی و دیده و دست از دست براده
 تحت و خیر برای خود ساخته بهر چه کرده بودند کافات آن از پیشینه تم حقیقی یافت
 یعنی همان یوفانی و کمر ای که بادی نعمتان نموده بودند از نوکران خود و بهر
 و غیره بانی آنها ساوگ بنمودند بیتی در باب کنون که دولت است بهر

سلسلہ خاص ۵۸
دستخط و مہتمم

مکتبہ اسلامیہ

۱۴۰۲

وقت عزای

۱۵۱

مفتی محمد رفیع الدین

دانشگاه و پژوهشگاه

مستند

نیٹیشنل فاؤنڈیشن

معدودا کف

میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے

1943

انتر لکھنؤ

تعمیم
تعمیم

فوائد

۱۰۰

کاین دولت و ملک میرود دست بخت و قضا^{۱۶۱} و ولایت از خیر بدست این کافر^{۱۶۲} حرم^{۱۶۳} به
خواجده شهنشاه چرا بگذاریم و تغافل در امر ممکن الحصول بی مانع ظاهری چون کینه فضا^{۱۶۴}یت
غزاد^{۱۶۵} یحیی^{۱۶۶} مکر خوانده ایم یا سلیقه ملک گیری و مفاسد اسیری نداریم^{۱۶۷} قضا^{۱۶۸} خان نصرت
جنگ را و دیپ غیره متعینان خود را سواي ملتفت خان پیش پادشاه^{۱۶۹} زده عاجز بگذارد
که آنجا هم کار بسیارست و دست آنها اگر کوتاه باشد و در کار غلبی نشود^{۱۷۰} فبا که بعضیها باراناسه
بجای یک کمان تیری اندازند و نمی فهمند که خود را نشاءتیر و بال^{۱۷۱} خرت^{۱۷۲} ییسا^{۱۷۳} از نذا بیات
گندم از گندم بر وید^{۱۷۴} جو^{۱۷۵} جو^{۱۷۶} از مکافات^{۱۷۷} غافل^{۱۷۸} مشو^{۱۷۹} و صبا^{۱۸۰} بلطف^{۱۸۱} بگو^{۱۸۲} آن غزال^{۱۸۳} عنبر^{۱۸۴} را که
سر بکوه و بیابان توداده مارا^{۱۸۵} العاقبه^{۱۸۶} بالعافیه^{۱۸۷} قضا^{۱۸۸} نصرت^{۱۸۹} جنگ بی بر و درنگ^{۱۹۰} کن
چون گرفتن^{۱۹۱} دکن^{۱۹۲} که اهم بود تمام محبت^{۱۹۳} مصر و قیام^{۱۹۴} همین^{۱۹۵} کار شده^{۱۹۶} و^{۱۹۷} صورت^{۱۹۸} یافت^{۱۹۹} اما
خرجی^{۲۰۰} که درین سفر خیریت^{۲۰۱} اثر شده^{۲۰۲} و میشود^{۲۰۳} در آن^{۲۰۴} بر خراشه^{۲۰۵} هند و ستانت^{۲۰۶} مبلغهای^{۲۰۷} گلی^{۲۰۸}
طلب^{۲۰۹} طلبداران^{۲۱۰} شده^{۲۱۱} و میشود^{۲۱۲} در کار^{۲۱۳} فتنهای^{۲۱۴} قدیم^{۲۱۵} عظیم^{۲۱۶} بسیار^{۲۱۷} شنیده^{۲۱۸} میشود^{۲۱۹} و^{۲۲۰} سید^{۲۲۱}
بجا^{۲۲۲} پور^{۲۲۳} که بی^{۲۲۴} اصحاب^{۲۲۵} متغلب^{۲۲۶} تصرف^{۲۲۷} است^{۲۲۸} و^{۲۲۹} سید^{۲۳۰} پور^{۲۳۱} سید^{۲۳۲} پور^{۲۳۳} سید^{۲۳۴} پور^{۲۳۵} سید^{۲۳۶} پور^{۲۳۷} سید^{۲۳۸} پور^{۲۳۹} سید^{۲۴۰} پور^{۲۴۱} سید^{۲۴۲} پور^{۲۴۳} سید^{۲۴۴} پور^{۲۴۵} سید^{۲۴۶} پور^{۲۴۷} سید^{۲۴۸} پور^{۲۴۹} سید^{۲۵۰} پور^{۲۵۱} سید^{۲۵۲} پور^{۲۵۳} سید^{۲۵۴} پور^{۲۵۵} سید^{۲۵۶} پور^{۲۵۷} سید^{۲۵۸} پور^{۲۵۹} سید^{۲۶۰} پور^{۲۶۱} سید^{۲۶۲} پور^{۲۶۳} سید^{۲۶۴} پور^{۲۶۵} سید^{۲۶۶} پور^{۲۶۷} سید^{۲۶۸} پور^{۲۶۹} سید^{۲۷۰} پور^{۲۷۱} سید^{۲۷۲} پور^{۲۷۳} سید^{۲۷۴} پور^{۲۷۵} سید^{۲۷۶} پور^{۲۷۷} سید^{۲۷۸} پور^{۲۷۹} سید^{۲۸۰} پور^{۲۸۱} سید^{۲۸۲} پور^{۲۸۳} سید^{۲۸۴} پور^{۲۸۵} سید^{۲۸۶} پور^{۲۸۷} سید^{۲۸۸} پور^{۲۸۹} سید^{۲۹۰} پور^{۲۹۱} سید^{۲۹۲} پور^{۲۹۳} سید^{۲۹۴} پور^{۲۹۵} سید^{۲۹۶} پور^{۲۹۷} سید^{۲۹۸} پور^{۲۹۹} سید^{۳۰۰} پور^{۳۰۱} سید^{۳۰۲} پور^{۳۰۳} سید^{۳۰۴} پور^{۳۰۵} سید^{۳۰۶} پور^{۳۰۷} سید^{۳۰۸} پور^{۳۰۹} سید^{۳۱۰} پور^{۳۱۱} سید^{۳۱۲} پور^{۳۱۳} سید^{۳۱۴} پور^{۳۱۵} سید^{۳۱۶} پور^{۳۱۷} سید^{۳۱۸} پور^{۳۱۹} سید^{۳۲۰} پور^{۳۲۱} سید^{۳۲۲} پور^{۳۲۳} سید^{۳۲۴} پور^{۳۲۵} سید^{۳۲۶} پور^{۳۲۷} سید^{۳۲۸} پور^{۳۲۹} سید^{۳۳۰} پور^{۳۳۱} سید^{۳۳۲} پور^{۳۳۳} سید^{۳۳۴} پور^{۳۳۵} سید^{۳۳۶} پور^{۳۳۷} سید^{۳۳۸} پور^{۳۳۹} سید^{۳۴۰} پور^{۳۴۱} سید^{۳۴۲} پور^{۳۴۳} سید^{۳۴۴} پور^{۳۴۵} سید^{۳۴۶} پور^{۳۴۷} سید^{۳۴۸} پور^{۳۴۹} سید^{۳۵۰} پور^{۳۵۱} سید^{۳۵۲} پور^{۳۵۳} سید^{۳۵۴} پور^{۳۵۵} سید^{۳۵۶} پور^{۳۵۷} سید^{۳۵۸} پور^{۳۵۹} سید^{۳۶۰} پور^{۳۶۱} سید^{۳۶۲} پور^{۳۶۳} سید^{۳۶۴} پور^{۳۶۵} سید^{۳۶۶} پور^{۳۶۷} سید^{۳۶۸} پور^{۳۶۹} سید^{۳۷۰} پور^{۳۷۱} سید^{۳۷۲} پور^{۳۷۳} سید^{۳۷۴} پور^{۳۷۵} سید^{۳۷۶} پور^{۳۷۷} سید^{۳۷۸} پور^{۳۷۹} سید^{۳۸۰} پور^{۳۸۱} سید^{۳۸۲} پور^{۳۸۳} سید^{۳۸۴} پور^{۳۸۵} سید^{۳۸۶} پور^{۳۸۷} سید^{۳۸۸} پور^{۳۸۹} سید^{۳۹۰} پور^{۳۹۱} سید^{۳۹۲} پور^{۳۹۳} سید^{۳۹۴} پور^{۳۹۵} سید^{۳۹۶} پور^{۳۹۷} سید^{۳۹۸} پور^{۳۹۹} سید^{۴۰۰} پور^{۴۰۱} سید^{۴۰۲} پور^{۴۰۳} سید^{۴۰۴} پور^{۴۰۵} سید^{۴۰۶} پور^{۴۰۷} سید^{۴۰۸} پور^{۴۰۹} سید^{۴۱۰} پور^{۴۱۱} سید^{۴۱۲} پور^{۴۱۳} سید^{۴۱۴} پور^{۴۱۵} سید^{۴۱۶} پور^{۴۱۷} سید^{۴۱۸} پور^{۴۱۹} سید^{۴۲۰} پور^{۴۲۱} سید^{۴۲۲} پور^{۴۲۳} سید^{۴۲۴} پور^{۴۲۵} سید^{۴۲۶} پور^{۴۲۷} سید^{۴۲۸} پور^{۴۲۹} سید^{۴۳۰} پور^{۴۳۱} سید^{۴۳۲} پور^{۴۳۳} سید^{۴۳۴} پور^{۴۳۵} سید^{۴۳۶} پور^{۴۳}

باز دشمن بی یار
نموده اعلیٰ نمودن اهرار

ایک سو و پچاس ہزار روپے

۱۲۵۵ ایسیر کرد ۱۲۵۵ ایسیر کرد

السلامة ان في كل وقت وحين

امام علیؑ

۱۷۰۰

تہذیب و تمدن

مجلس شورای اسلامی
دولت ایران

کتابخانه و مکتبہ اسلامیہ
کراچی

شماره ۱۲۵۵
تاریخ ۱۳۵۵/۱۲/۱۲

[illegible]

کتابخانه عمومی و اسناد و کتابخانه ملی

سید محمد علی

جمع طفیل : ۱۰۰
تعداد : ۱۰۰
تعداد : ۱۰۰

1

10

10

100

10

مجلس

10

513

...

51

کتابخانه

مجلس شورای اسلامی

10

19

۶۳
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

نباید رسانید که در همه مقامات جلوه او بجهان ظاهر است و حق قربا لیه من اجل او برید و رقعات
 بنام اسد خان قوه تمهیدین پور خلافت معظم بباد بنویسد بلکه عرض داشت کند که تجویر حضرت
 فوجداری جلال آباد بشیخ کریم الله سیاه بجا شد پدرش سپاهی بود و هم تصدی از احوالش مفصل
 اطلاع دارم منصب و حیثیت بر نگارنده از خارج بعرض رسید که ویل منصب دار یک در صوبه کشمیر
 جاگیر دار دنیا بر قصبه محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن بخوابد و چهری دیوانی از مدنی رجوع
 و و بر عایت وطن داری حق آن منصب دار از ان کشمیری بی پی رسید باند درین صورت
 چنانکه اگر در جهالت و علمي کنند شاید که اگر کم الا کرین کم کند اما مالان را چه عذر دست مکرر
 با و از بلند گفته ایم و باز میگویم که ما در احقاق حق و رفع تعدی و دیدگی هیچ کی از فرزندان
 نیست تا بدگیری چه رسد به هیچ مرصع بهر امیر یک محرم شده غیر از روز مبارک یکشنبه نه بنده و همان
 اتفاقند و از خود نسا در قوه تعالی بفرزند عزیز بهادر بانیو رسید که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد
 چیزیکه یادگار خواهد ماند بکار خواهد آمد و همراه بنار گو نخواهد رفت و همین امور خیر که عبارت از
 باقیات صالحات است امروز خود را فردای رنگان باید دانست و عاقل آنست که وقت
 حال را که بین الیاضی و الاستقبال است غنیمت داند و امر خیر و صلاح آنچه تواند نمود را بعمل
 آورد و حال برارفته و آئینده را شده پندارد زیرا که حال روی دگر است و آئینده را روی
 درآمدی فرد سعدی همه روزین مردم میگوید و خود نمیکند گوش قوه قدری با اخطا
 را که بدیره او فرستادیم و هیئت تبلیه پدر و پسر اعتبار را و را افزودیم و ظاهر بر خجسته و پندار
 افرود و قدر خود را کم کرد و استغفر الله لازم آنست که لوازم اعتدال و استغفار بر خود واجب
 شمرده بدیره نصرت جنگ برود و عذر با نخواهد و خود را از زمره پیشداستان پدرش انکار د
 و از آنکه گانه چهره فراموش نسازد نظم هیچ دانی که شیر مردی چسبیت و شیر مردمانه
 بیای سرود ۱۳

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

طبعه پنهان یعنی ^{۱۲} شاه ^{۱۳} شاه ^{۱۴} شاه ^{۱۵} شاه ^{۱۶} شاه ^{۱۷} شاه ^{۱۸} شاه ^{۱۹} شاه ^{۲۰} شاه ^{۲۱} شاه ^{۲۲} شاه ^{۲۳} شاه ^{۲۴} شاه ^{۲۵} شاه ^{۲۶} شاه ^{۲۷} شاه ^{۲۸} شاه ^{۲۹} شاه ^{۳۰} شاه ^{۳۱} شاه ^{۳۲} شاه ^{۳۳} شاه ^{۳۴} شاه ^{۳۵} شاه ^{۳۶} شاه ^{۳۷} شاه ^{۳۸} شاه ^{۳۹} شاه ^{۴۰} شاه ^{۴۱} شاه ^{۴۲} شاه ^{۴۳} شاه ^{۴۴} شاه ^{۴۵} شاه ^{۴۶} شاه ^{۴۷} شاه ^{۴۸} شاه ^{۴۹} شاه ^{۵۰} شاه ^{۵۱} شاه ^{۵۲} شاه ^{۵۳} شاه ^{۵۴} شاه ^{۵۵} شاه ^{۵۶} شاه ^{۵۷} شاه ^{۵۸} شاه ^{۵۹} شاه ^{۶۰} شاه ^{۶۱} شاه ^{۶۲} شاه ^{۶۳} شاه ^{۶۴} شاه ^{۶۵} شاه ^{۶۶} شاه ^{۶۷} شاه ^{۶۸} شاه ^{۶۹} شاه ^{۷۰} شاه ^{۷۱} شاه ^{۷۲} شاه ^{۷۳} شاه ^{۷۴} شاه ^{۷۵} شاه ^{۷۶} شاه ^{۷۷} شاه ^{۷۸} شاه ^{۷۹} شاه ^{۸۰} شاه ^{۸۱} شاه ^{۸۲} شاه ^{۸۳} شاه ^{۸۴} شاه ^{۸۵} شاه ^{۸۶} شاه ^{۸۷} شاه ^{۸۸} شاه ^{۸۹} شاه ^{۹۰} شاه ^{۹۱} شاه ^{۹۲} شاه ^{۹۳} شاه ^{۹۴} شاه ^{۹۵} شاه ^{۹۶} شاه ^{۹۷} شاه ^{۹۸} شاه ^{۹۹} شاه ^{۱۰۰} شاه

برابراه برود و اگر شکست شود جواب بدهد و الا لا و را و کا نهود و دیگر پنجاه از اسب
 فرد آمده سلام کنند ایشان او را پان دهنده و دیگران را علیک ^۱ شکر ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶ ^۷ ^۸ ^۹ ^{۱۰} ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

طبعه پنهان یعنی ^{۱۲} شاه ^{۱۳} شاه ^{۱۴} شاه ^{۱۵} شاه ^{۱۶} شاه ^{۱۷} شاه ^{۱۸} شاه ^{۱۹} شاه ^{۲۰} شاه ^{۲۱} شاه ^{۲۲} شاه ^{۲۳} شاه ^{۲۴} شاه ^{۲۵} شاه ^{۲۶} شاه ^{۲۷} شاه ^{۲۸} شاه ^{۲۹} شاه ^{۳۰} شاه ^{۳۱} شاه ^{۳۲} شاه ^{۳۳} شاه ^{۳۴} شاه ^{۳۵} شاه ^{۳۶} شاه ^{۳۷} شاه ^{۳۸} شاه ^{۳۹} شاه ^{۴۰} شاه ^{۴۱} شاه ^{۴۲} شاه ^{۴۳} شاه ^{۴۴} شاه ^{۴۵} شاه ^{۴۶} شاه ^{۴۷} شاه ^{۴۸} شاه ^{۴۹} شاه ^{۵۰} شاه ^{۵۱} شاه ^{۵۲} شاه ^{۵۳} شاه ^{۵۴} شاه ^{۵۵} شاه ^{۵۶} شاه ^{۵۷} شاه ^{۵۸} شاه ^{۵۹} شاه ^{۶۰} شاه ^{۶۱} شاه ^{۶۲} شاه ^{۶۳} شاه ^{۶۴} شاه ^{۶۵} شاه ^{۶۶} شاه ^{۶۷} شاه ^{۶۸} شاه ^{۶۹} شاه ^{۷۰} شاه ^{۷۱} شاه ^{۷۲} شاه ^{۷۳} شاه ^{۷۴} شاه ^{۷۵} شاه ^{۷۶} شاه ^{۷۷} شاه ^{۷۸} شاه ^{۷۹} شاه ^{۸۰} شاه ^{۸۱} شاه ^{۸۲} شاه ^{۸۳} شاه ^{۸۴} شاه ^{۸۵} شاه ^{۸۶} شاه ^{۸۷} شاه ^{۸۸} شاه ^{۸۹} شاه ^{۹۰} شاه ^{۹۱} شاه ^{۹۲} شاه ^{۹۳} شاه ^{۹۴} شاه ^{۹۵} شاه ^{۹۶} شاه ^{۹۷} شاه ^{۹۸} شاه ^{۹۹} شاه ^{۱۰۰} شاه

خاتمه الطبع تاران شتر شری رفعت در انشای عدد و شکر نشی منشآت عالم عاجزو
 عاری اند و ناظران نظم شعری منزلت و املای لغت سر و فزونیان سالت سر و عالم صلی الله
 علیه و سلم معرفت بچگونگی آری آنا بعد این لالی متلائی نضاح جهانگیری و جوامع و اهر عیبت
 پروری و ولپذیری مشتمل بر مضامین بنظیری موسوم به رتعات عالمگیری ملقب
 بکلمات طبیبات منقول از نسخه مطبوعه مطبع نظامی تصحیح و توضیح از اهتتام عاجز
 محمد عبدالصمد باخرچشم در مطبع رزاقی و ارجح کانپور به ماه جمادی الاول ^{۱۲۹۹} ^{۱۳۰۰} ^{۱۳۰۱} ^{۱۳۰۲} ^{۱۳۰۳} ^{۱۳۰۴} ^{۱۳۰۵} ^{۱۳۰۶} ^{۱۳۰۷} ^{۱۳۰۸} ^{۱۳۰۹} ^{۱۳۱۰} ^{۱۳۱۱} ^{۱۳۱۲} ^{۱۳۱۳} ^{۱۳۱۴} ^{۱۳۱۵} ^{۱۳۱۶} ^{۱۳۱۷} ^{۱۳۱۸} ^{۱۳۱۹} ^{۱۳۲۰} ^{۱۳۲۱} ^{۱۳۲۲} ^{۱۳۲۳} ^{۱۳۲۴} ^{۱۳۲۵} ^{۱۳۲۶} ^{۱۳۲۷} ^{۱۳۲۸} ^{۱۳۲۹} ^{۱۳۳۰} ^{۱۳۳۱} ^{۱۳۳۲} ^{۱۳۳۳} ^{۱۳۳۴} ^{۱۳۳۵} ^{۱۳۳۶} ^{۱۳۳۷} ^{۱۳۳۸} ^{۱۳۳۹} ^{۱۳۴۰} ^{۱۳۴۱} ^{۱۳۴۲} ^{۱۳۴۳} ^{۱۳۴۴} ^{۱۳۴۵} ^{۱۳۴۶} ^{۱۳۴۷} ^{۱۳۴۸} ^{۱۳۴۹} ^{۱۳۵۰} ^{۱۳۵۱} ^{۱۳۵۲} ^{۱۳۵۳} ^{۱۳۵۴} ^{۱۳۵۵} ^{۱۳۵۶} ^{۱۳۵۷} ^{۱۳۵۸} ^{۱۳۵۹} ^{۱۳۶۰} ^{۱۳۶۱} ^{۱۳۶۲} ^{۱۳۶۳} ^{۱۳۶۴} ^{۱۳۶۵} ^{۱۳۶۶} ^{۱۳۶۷} ^{۱۳۶۸} ^{۱۳۶۹} ^{۱۳۷۰} ^{۱۳۷۱} ^{۱۳۷۲} ^{۱۳۷۳} ^{۱۳۷۴} ^{۱۳۷۵} ^{۱۳۷۶} ^{۱۳۷۷} ^{۱۳۷۸} ^{۱۳۷۹} ^{۱۳۸۰} ^{۱۳۸۱} ^{۱۳۸۲} ^{۱۳۸۳} ^{۱۳۸۴} ^{۱۳۸۵} ^{۱۳۸۶} ^{۱۳۸۷} ^{۱۳۸۸} ^{۱۳۸۹} ^{۱۳۹۰} ^{۱۳۹۱} ^{۱۳۹۲} ^{۱۳۹۳} ^{۱۳۹۴} ^{۱۳۹۵} ^{۱۳۹۶} ^{۱۳۹۷} ^{۱۳۹۸} ^{۱۳۹۹} ^{۱۴۰۰}

طبعه پنهان یعنی ^{۱۲} شاه ^{۱۳} شاه ^{۱۴} شاه ^{۱۵} شاه ^{۱۶} شاه ^{۱۷} شاه ^{۱۸} شاه ^{۱۹} شاه ^{۲۰} شاه ^{۲۱} شاه ^{۲۲} شاه ^{۲۳} شاه ^{۲۴} شاه ^{۲۵} شاه ^{۲۶} شاه ^{۲۷} شاه ^{۲۸} شاه ^{۲۹} شاه ^{۳۰} شاه ^{۳۱} شاه ^{۳۲} شاه ^{۳۳} شاه ^{۳۴} شاه ^{۳۵} شاه ^{۳۶} شاه ^{۳۷} شاه ^{۳۸} شاه ^{۳۹} شاه ^{۴۰} شاه ^{۴۱} شاه ^{۴۲} شاه ^{۴۳} شاه ^{۴۴} شاه ^{۴۵} شاه ^{۴۶} شاه ^{۴۷} شاه ^{۴۸} شاه ^{۴۹} شاه ^{۵۰} شاه ^{۵۱} شاه ^{۵۲} شاه ^{۵۳} شاه ^{۵۴} شاه ^{۵۵} شاه ^{۵۶} شاه ^{۵۷} شاه ^{۵۸} شاه ^{۵۹} شاه ^{۶۰} شاه ^{۶۱} شاه ^{۶۲} شاه ^{۶۳} شاه ^{۶۴} شاه ^{۶۵} شاه ^{۶۶} شاه ^{۶۷} شاه ^{۶۸} شاه ^{۶۹} شاه ^{۷۰} شاه ^{۷۱} شاه ^{۷۲} شاه ^{۷۳} شاه ^{۷۴} شاه ^{۷۵} شاه ^{۷۶} شاه ^{۷۷} شاه ^{۷۸} شاه ^{۷۹} شاه ^{۸۰} شاه ^{۸۱} شاه ^{۸۲} شاه ^{۸۳} شاه ^{۸۴} شاه ^{۸۵} شاه ^{۸۶} شاه ^{۸۷} شاه ^{۸۸} شاه ^{۸۹} شاه ^{۹۰} شاه ^{۹۱} شاه ^{۹۲} شاه ^{۹۳} شاه ^{۹۴} شاه ^{۹۵} شاه ^{۹۶} شاه ^{۹۷} شاه ^{۹۸} شاه ^{۹۹} شاه ^{۱۰۰} شاه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
وآياته وبرهانه

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
وآياته وبرهانه

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
وآياته وبرهانه

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
وآياته وبرهانه

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
وآياته وبرهانه

الحمد لله الذي جعل في كل شيء
دلالة على قدرته وجلته
وآياته وبرهانه

مجلسه
در بارهٔ بنیادین و اساسی
و در بارهٔ اصول و قواعد

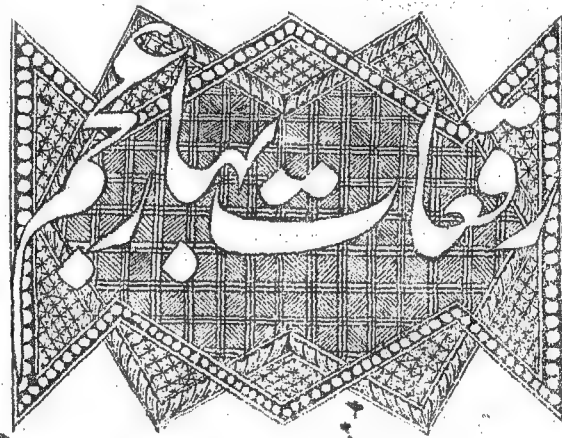
Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript or document, featuring a large, stylized signature or heading at the top and several lines of text below it. The text is written on aged, slightly stained paper.

ہست	ہستند	ہستی	ہستید	ہستم	ہستیم
ہی وہ	ہیں وہ	ہی تو	ہو تو	ہیں میں	ہیں ہم

ہو او	آئیں	تو	شما	من	ما
وہ	وہ	تو تو	تم	میں میں	ہم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مفتی ابی برادر مکرّم حاجی محمد سعید صاحب سلسلۃ القادواہب تاجر کتب کلانیہ خلاصی نو لہ ۱۹۰۵



از اہتمام حاجی غفران احمد محمد عبدالغفر اللہ الا واحد نبیرہ حاج مہرور محمد صفی خان صاحب

مطبعہ دار الفکر لاہور

بجست میرسد و در آن
دودش بزند و سر بر آید
در آن دار حاکم بجای آید
یا در می دوش تا از زیر دست
آن نازدم " شاه
ای سبب یار ای قبال
نور افشان ز من نور افروز " شاه
قلب و فرقه " شاه
طالع است ساخت

و شکستنی بختی بجای تو نم رسائید و ز نهایی نیازمندی ایشان ایشان میرسیم و رنج و دوری
 نمی کشیم چه چند دل بر خوش شست بان بیاوشاد و مگر دیده دیدار پرست از راه غنی گزینی نیست
 اکنون بگمان تکیه یارم اگر مردم آرزو بخود بر ختم آن ارم که زودتر به چنانی رنجی دیده بدینا
 شوند ز قهر جان من آتش نیاید با آرزو من میخواست که اندک از بسیار بجای میوری که باور و دور
 رنگار و خامه رویا و دیو کاغذ قواه با چار بید گدشته بگازش گشته میگردد به چرخهای تو میبازد
 ایشان میسوزند گناه شمی محو که ز کرده اند شایستگی شماسی گشته و دین گام که اسرار که بر سر
 چنین سخن آید آرموده ام که یکدم بهر گناه میگویم و در این بخشایش نه زخم و آبی من آفرین بر ایشان
 آفرگار جهانیا همواره برین دانش را و بدی که گشتی زان شایسته کرد و امیدم و تابست نخواهم داشت
 چون ای چند آمد که از خورسندی خود آگاه نساختند گونه شکر رنجی سیده بود که شید ز خامه از شاه رخ
 نماند نگاری باز و آتم اکنون که پی بکینه برود و تن نیاز و آید نگاری از خوشخونی ایشان تنزل نگاشتم
 که گاهی پدیدتوان شد بیایات لنگر گناه است هم گز کرد و مگر کینه تو ز دل مگر درم نشا و میباش آدمی آور
 دوست از مفرود خوشتر رفته فرودل تو دادم و فووش سیدم که پس از برون ل شوخ چنین خواهی شد
 از فراموش کاری ایشان نه چنان بجای آمده ام که دیگر زیست می آرزو دارم مگر اگر ان جانی
 سخت چارم طبیعت چنان بخشد آسایشی نیستش که بجانش فراموشی آید و در پشتمه دستم
 بی آنکه پیامی بر میان آرم گلشن هم شیر بهار و دمی با بیاری را مگر گری سبز خواهند داشت که نه از راه

که سرالایچو جان شیرین است قطعه چینی که شیرین بان کرد و آتش رسید خوش از بخشش کار ویرین
 زره رقم آن سرخ و جویران مفرتا و از نخل شیرین رفته انبه با تخم مرغ فرستاده آن همراه رسید
 کام جهان شیرین گردانیده چه میوه که گلش مولا است با آتش انیدیدن مانند این شیرین پیر که سر
 ندیده شنیدن هر چه شیرینی این گونه فرشته پدایات از سبزی بر زمرد و کبک شده به سارانه دور
 سبزی نهاده و بهی تخم کشتند که زیر پوشش موی شترند بر نگارند و دندان زرد و خسار
 بجا چنگی ساز و نمودار و شیرین بکشتن بان نه بد و بد و آتش را میگرداند بهی خوش بختی که سر
 زرد و که دارد و خوش هر تازه شو بود شیرین فرمادی نماید کسی این سخن باور نیاید رفته
 کنار پادشاه رسید چون که از خوشترین میوه بیاغ بهشت فرستاده آن یار با رسید کام جان شیرین
 گردانید تا میوه که در کام نمودن هر دی تنی است که پیر گلگون شیر سر با سفیدی نشانانی است
 و مایه توانگری آن قناری شیش شیرینی است به نیکیش سر از رنگینی شیرین است فرما و کرد و آتش کار و پیر
 می خورد و دلبسته می شناسد که در دست خیدار از جامه پوست بیرون می رود و چون که باز است بهی
 و چند تا بکاهی تنی نامش از شیرینی تنبان و و خوش تنبان یار بیان بهم نه میوند و آتش و
 میوه بخشی و دست آن زافرون با در قهقهه انیش که شیشی از بالاخی بان بهجست استی کورنش سر و میخواست
 رسید بان بشکر و پاس شیرین گردانید از شیرینش چه سخن نه که شکر آفریده است شیرینی خانه زاده
 نوزیده و قطعه شکر گفتش خرواشفت گفت یا این که فی شکست راستی بیکری سر سبز

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۷ کورده نشون خطی است
 ۱۸ دولت شامی گران میزند
 ۱۹ اسکی غدا فافقا ۱۱ علی
 ۲۰ ای یاد باد شدنی بی ضرر و درد
 ۲۱ کرا آراوشی قصه بجم باشد
 ۲۲ ای پیش قدمی طریقی
 ۲۳ قرار داده که عیادت از
 ۲۴ تر خطوط باشد دیدار
 ۲۵ فافقا باشد دیدار
 ۲۶ راست جفتی شمشیر
 ۲۷ سقا جایی سخم ۱۱
 ۲۸ ای

[illegible][illegible]

ای تازه جوان پی خدا بجای ده رفته نظم ای مکنه ز تو خوش بود دیده توی به خوش آن مکنه ز گوش پای
 بریده نمی به تو و چشم نه تو و نه گوش به از گوش برو آن که بریده بی به هر چند دیده و دیدار
 پرست هنوز از رخ زیبای آن بگانه روزگار بیکانه مگر چون همایا ایشاں بهیم گوش حق روکار بر و انجانان
 بگشت شده شب و نتر شمار می روز و شبکاری فردا اگر روزی است دل یوانه تو و اگر شب شمع افشاده تو
 تاب ستوری است تو این بایا به پوشیده بهوش از سر رفتن از تن است از روز و سوختن آتم که بهماندم بر روانه بزم
 دل فروز تو هم ناگاه بهیاری هم گرفت سر و زین خودم شمس آتم روز که بهوش آتم خود را تا توان پیجاریه فتم
 باین نامدگاه ختم بهیت بلجم سید جام تو بیا که زنده مانم پس از آنکه من بخاتم به کار خواهم ای در رفته ا
 قمر و مردم همه دیده دوست رانده نادیده چو دیده دوست سید ارم من آرزو منده شمار و زبی بخانه
 خدا بخش کاری فتنه دید و دل به تراز نگار خانه مانی رسید که از کسیت نام گرمی میسبان ملاز خدمت
 از اندام بیتابی در دل میگویم کی شنیده بدیده آید مگر دین را با کاری از پیش پیش از آن مزی میشود که
 این آرزو مزی میشود و رفته نوازش فرمای من شنیدم که شادی می را راسته جز دوست همکین ستانرا
 خواسته اند بسیار بجا و زیبا و همایون بیاد آوردم اگر از فراموشکاری سادگیست و اگر باطنی میگیرا
 سازند یا سبک بر بیان آتم بر دیا استین شرم شامه آتم مایه نگامه بزم گرم باشد که پاسخ تر دمن رسد
 رفته است از نامه تو پیدابو نوازش به شاید مکنه کارم نهان سیده باشی نامه نوازه تراز جان
 بهر تو هم گرد نوازش گوید دوست و جوهرانی که پاس تو انداختم دوخته بودم در دیده نمی اند
 ای تازه جوان پی خدا بجای ده رفته نظم ای مکنه ز تو خوش بود دیده توی به خوش آن مکنه ز گوش پای

ای تازه جوان پی خدا بجای ده رفته نظم ای مکنه ز تو خوش بود دیده توی به خوش آن مکنه ز گوش پای
 بریده نمی به تو و چشم نه تو و نه گوش به از گوش برو آن که بریده بی به هر چند دیده و دیدار
 پرست هنوز از رخ زیبای آن بگانه روزگار بیکانه مگر چون همایا ایشاں بهیم گوش حق روکار بر و انجانان
 بگشت شده شب و نتر شمار می روز و شبکاری فردا اگر روزی است دل یوانه تو و اگر شب شمع افشاده تو
 تاب ستوری است تو این بایا به پوشیده بهوش از سر رفتن از تن است از روز و سوختن آتم که بهماندم بر روانه بزم
 دل فروز تو هم ناگاه بهیاری هم گرفت سر و زین خودم شمس آتم روز که بهوش آتم خود را تا توان پیجاریه فتم
 باین نامدگاه ختم بهیت بلجم سید جام تو بیا که زنده مانم پس از آنکه من بخاتم به کار خواهم ای در رفته ا
 قمر و مردم همه دیده دوست رانده نادیده چو دیده دوست سید ارم من آرزو منده شمار و زبی بخانه
 خدا بخش کاری فتنه دید و دل به تراز نگار خانه مانی رسید که از کسیت نام گرمی میسبان ملاز خدمت
 از اندام بیتابی در دل میگویم کی شنیده بدیده آید مگر دین را با کاری از پیش پیش از آن مزی میشود که
 این آرزو مزی میشود و رفته نوازش فرمای من شنیدم که شادی می را راسته جز دوست همکین ستانرا
 خواسته اند بسیار بجا و زیبا و همایون بیاد آوردم اگر از فراموشکاری سادگیست و اگر باطنی میگیرا
 سازند یا سبک بر بیان آتم بر دیا استین شرم شامه آتم مایه نگامه بزم گرم باشد که پاسخ تر دمن رسد
 رفته است از نامه تو پیدابو نوازش به شاید مکنه کارم نهان سیده باشی نامه نوازه تراز جان
 بهر تو هم گرد نوازش گوید دوست و جوهرانی که پاس تو انداختم دوخته بودم در دیده نمی اند

ای تازه جوان پی خدا بجای ده رفته نظم ای مکنه ز تو خوش بود دیده توی به خوش آن مکنه ز گوش پای
 بریده نمی به تو و چشم نه تو و نه گوش به از گوش برو آن که بریده بی به هر چند دیده و دیدار
 پرست هنوز از رخ زیبای آن بگانه روزگار بیکانه مگر چون همایا ایشاں بهیم گوش حق روکار بر و انجانان
 بگشت شده شب و نتر شمار می روز و شبکاری فردا اگر روزی است دل یوانه تو و اگر شب شمع افشاده تو
 تاب ستوری است تو این بایا به پوشیده بهوش از سر رفتن از تن است از روز و سوختن آتم که بهماندم بر روانه بزم
 دل فروز تو هم ناگاه بهیاری هم گرفت سر و زین خودم شمس آتم روز که بهوش آتم خود را تا توان پیجاریه فتم
 باین نامدگاه ختم بهیت بلجم سید جام تو بیا که زنده مانم پس از آنکه من بخاتم به کار خواهم ای در رفته ا
 قمر و مردم همه دیده دوست رانده نادیده چو دیده دوست سید ارم من آرزو منده شمار و زبی بخانه
 خدا بخش کاری فتنه دید و دل به تراز نگار خانه مانی رسید که از کسیت نام گرمی میسبان ملاز خدمت
 از اندام بیتابی در دل میگویم کی شنیده بدیده آید مگر دین را با کاری از پیش پیش از آن مزی میشود که
 این آرزو مزی میشود و رفته نوازش فرمای من شنیدم که شادی می را راسته جز دوست همکین ستانرا
 خواسته اند بسیار بجا و زیبا و همایون بیاد آوردم اگر از فراموشکاری سادگیست و اگر باطنی میگیرا
 سازند یا سبک بر بیان آتم بر دیا استین شرم شامه آتم مایه نگامه بزم گرم باشد که پاسخ تر دمن رسد
 رفته است از نامه تو پیدابو نوازش به شاید مکنه کارم نهان سیده باشی نامه نوازه تراز جان
 بهر تو هم گرد نوازش گوید دوست و جوهرانی که پاس تو انداختم دوخته بودم در دیده نمی اند

شخصه بنامه است ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

گمان دوم که آفریده اند که ستایش گرامی گوهر گوش شنیدند و شنیدند که از روی نیرین بجامه بشیام از انزو
پیشگاه می رفت شنیده و دیده و شنیده کنون ل نمی شکید یا گامی چند پیش نمیداد و ستوری هند که خود در هم
رفته مهر بانا گاه ایشان بجا هر گاه سالی بر آید و نامه نرو و چگونه دل و ستان نچند یا پیشین را آگاه گیتی
نگرده ام کار با روزی نیکو نگه داشت که بکار آن همان سوارم تا بدگر چرخ رسته به طم گمارید و نگر که عمواره درید
جایگاه یاد را با نیست فرستوی ای با چرخ باشد پس از آن من نماند گاری نشا و سپاسگزاری ^{۲۱}
بنده نواز از بر ارگانه ایشان گدازم و زربان برده میدادم که خوشی دست اندر و کار این خوشی است
بلکه اگر کسی نخواهد که پرده از رو باز برد و بدش میگردم و میگویم طبیعت اندر پرده کشن گام جنگ که باشد
تر از پرده پرده ننگ چون دوست بزر زبان فغانه هر نرم کرده اند خوشتر که باز آید و پیراهن زیاده
جانی رسید و شایان فرین تایش شود و پس ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
این یاد با ما خوب است بر کنان نامه مهربان که یادم کرد و بیام سپرد و ندیده پاره کاغذی هم سپرد
سوگند زربان است که ما به نام نوشند زانم بر اینکه هنوز با هم و هیچ دل نشاد آورده را اگر چیزی از خود
گرمی مانده است چنین تم نباید کرد و گرنه باید بخشید که از دلی را بنامه دیگر سپردن طشت با هم فکند
و پس ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
ز چندان زربان اندر چرخ بستان قبل بستان ده آن خسرو کشور مهربانی بر آن رده اند که
خانه گذار با گاه نوشید و آن زندگانه بی آن گروه و الا شکست و گرنه نام که دهم نمی بایستید بنده بر روزگار

چون در آن ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

ایستاد ^{۱۱} ^{۱۲} ^{۱۳} ^{۱۴} ^{۱۵} ^{۱۶} ^{۱۷} ^{۱۸} ^{۱۹} ^{۲۰} ^{۲۱} ^{۲۲} ^{۲۳} ^{۲۴} ^{۲۵} ^{۲۶} ^{۲۷} ^{۲۸} ^{۲۹} ^{۳۰} ^{۳۱} ^{۳۲} ^{۳۳} ^{۳۴} ^{۳۵} ^{۳۶} ^{۳۷} ^{۳۸} ^{۳۹} ^{۴۰} ^{۴۱} ^{۴۲} ^{۴۳} ^{۴۴} ^{۴۵} ^{۴۶} ^{۴۷} ^{۴۸} ^{۴۹} ^{۵۰} ^{۵۱} ^{۵۲} ^{۵۳} ^{۵۴} ^{۵۵} ^{۵۶} ^{۵۷} ^{۵۸} ^{۵۹} ^{۶۰} ^{۶۱} ^{۶۲} ^{۶۳} ^{۶۴} ^{۶۵} ^{۶۶} ^{۶۷} ^{۶۸} ^{۶۹} ^{۷۰} ^{۷۱} ^{۷۲} ^{۷۳} ^{۷۴} ^{۷۵} ^{۷۶} ^{۷۷} ^{۷۸} ^{۷۹} ^{۸۰} ^{۸۱} ^{۸۲} ^{۸۳} ^{۸۴} ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}

ستم "میں نے یہ سچ سچ کہا ہے کہ
 میری مضمون و طبعیت
 فوری و بے ساختہ فوری
 مضمون و بے ساختہ فوری
 دوم فوری و بے ساختہ فوری
 ازین بیان سے معلوم
 ہوا کہ میں
 حال سے
 * * *

اندر دل اگر گویم زبان سوزد و گردم در شرم تر کم مغیر استخوان جز در جانی جانان بیا بخار رسانید در وی
 سودمندترین که یار ایا و رسانید یا اورا بسج پای جانان مرا بسج رسانید این خروده تخم با و سپارید
 چون بوسه زنده برین لبانم آید به تن فسرده جانم و از آنجا که من باز بستری یاوری گیرم چو پیشانیام
 تپید تو هم رسید آمدید و ارم که رسیده از سر نو زندگانی بخشد رفته از من بر من مهربان تر نامه گرامی
 در هنگامیکه دیده در کسین بود رسید بر کاریکه نوشتندی آنکه از فوشتگی و ویش نهادنت بهوار بهمن
 از رو که گوشتم گره از کار کسی کشاید و کاری از دستم آید که آفرین ستایشش از پس این چندی بخت
 پیشویشانی نکند هر چه بر و خامه آمده است پنج سپرد نامه و در رفته در سوزش دل بران
 آورده بود که روز بیدار ایشان هم نوشتندی که می آیم باز ماندم نیامدند از خود ختم دانستم که این آمدن بر ما
 روزیست که بنامم و اگر نه من هر دو را از جانشینده ام شعر می آید اگر در و ترائی چه شود تا گفته شنی و در ترائی
 چه شود رفته فرود گوش شنیده ام که در کردار و در دل من برگشتن تو رسید تا در و گوش من می خورد
 بیتابی بادل سرگوشی دارد و بی آرمی اگر خوشی تو دیکه در دل بود گوش امباریکه رسید به در و گوش چاره گر
 جهانیان و آرام خشتاد و خروده بیدید می گشت بگویم رساناد رفته خود را شنیدند که مالای جهان
 می رفتند پای از زبان عزیز زار آمدند زدی دست رسید دست رسید ایامانند ز زبان سر دیوار
 گفته بودم که بالا نیاید بر آمدن شنیدید و بیدید که با در چه بر آمدم و قطع گشت قادی با در از با هم هرگز نماند
 مشوای یار کار فادگی زمره از همه که چنین بود و در رفته شعر می در و بیا چاره در دل من کن

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

برآمده یکی رسید از اختر نگر و فرقه رسانید که از سر کار و الا بهی کار و بار را خردم گردید اکنون دو
رسیدیم بایچون سامانی ندیم تخت چاهم اگر گوش گرامی بجائی تواند رسانید بر کوی رقصه
از اینجا که مستندان از روی نیاز و رون بدرگاه خداوندی الاجاه گزینست پس آئین بهترین
داشتن و برین آنکه بر نهائی خرد و خدا و پیشانی سالی استان گردون نشانی گردند که بیدار چهره
جهان فروزش لبر از و در کناریافته از کشاکش اندیشهای هر سو و در بند چون درین هنگام
کف سپیدی که یک چشم زدن من گذار گنج خسر و تواند ساخت دست نگران خداگان است
خاکسار نیز روی بر استان نهاد با امید آنکه زد و کامیاب آرزو و دیرین شود دشمن
دوخته ام چشم بر او امید گردنش چشم تو بین آرزوست و رقصه دستگیر در ماندگان
دستگیری بر سر بنده پاینده باد و درست که به بر تو فکلی پروانه بخت کام دید و بود از این باز چشم بر راه
مانده و باز و زرشیده نگارنی گردول میگردد و بی آرامی سوی خود میکشد نه روز تاب و نه
شب خواب است امید از یکس نغم از می که نوازشی بجای زود و زود داد خاکسار برین گونه که درین
بیکاری رنج بسیار گنجت کشود کاری ندیدم خجاست که خاکستان گردون نشان سمره
چشم بینائی گشت که نگاری از نهان خانه کار سازیش بروی کار آمدنی نمود اگر درست بر آمد
روز گاری کاغذی میسازم و میدانم که این تیر بر نشانه خواهد نشست چه از کائنات دیگر است
رقعه از نوشته کلاب در یافت شده نه گام و خواست پاسخ نیاز نامه بر زبان گرامی نیت

[illegible]

حسب الامر
از طرف
تفاهت
طلب حاصل
المراد من
المراد من
المراد من
المراد من

ای دانش نیست ۱۱
 ای نظر بران ۱۲
 ای دانش نیست ۱۳
 ای نظر بران ۱۴
 ای دانش نیست ۱۵
 ای نظر بران ۱۶
 ای دانش نیست ۱۷
 ای نظر بران ۱۸
 ای دانش نیست ۱۹
 ای نظر بران ۲۰
 ای دانش نیست ۲۱
 ای نظر بران ۲۲
 ای دانش نیست ۲۳
 ای نظر بران ۲۴
 ای دانش نیست ۲۵
 ای نظر بران ۲۶
 ای دانش نیست ۲۷
 ای نظر بران ۲۸
 ای دانش نیست ۲۹
 ای نظر بران ۳۰

که اکنون خاکسار را آن خداگان چه سروکار که خامه گوهری برایش زده هر چند گردل گروید
 گناهی ندانست که شایان چنین نزار باشد آدم بر اینک اگر چیزی سر زده باشد گشتنی است
 نه گرفتنی چه بزرگان گاهی گناه از خردان ندیده اند پست کم گناهی من باشد
 پیش آن شش ز شمار افزون رفته در نگامیکه با فیروزی از هر سوی وزید و گلبانگ
 فرخی و کامرانی بگوشت جهان جهانیان میسر شد با دوفتار و فیه و فیروزی و گله رسانید
 دو گانه سپاس بدرگاه داور بجا آورده شادمانه شادی بلند آوازه ساخت کاریکه درین
 کارزار از دست آن شیر پیشه جو اندوی مدرکش کارنامه رستم و اسفندیارست فیروزی
 بخش ایران این شگون فرخ را آغاز کارهای بنجیده گرداناد و باقی خوش کارنامه البیت
 که آمد بروی کار این کار از تو آید مردان چنین کنند یا بند و دست گرسخن خنجر و کمان و بر دست
 و باز و تو بهر آفرین کنند رفته سپاس از دهمال آفرین که در نگام خوشترین ناهید با
 مجلس نزدیکی یافت و سرو آزاد باشد و چون گردید چه عرو که خدای شایستگی کردار
 میرزا کامگار گوش جهانی را بخینه گوهر گرانمای شادی گردانید گلشن دلهای جهان
 بشگفتگی و تازگی رسانید شادی و شادمانی را در باز آریست و مندرخی و کامرانی
 را روزگاری شمع شادی بدل جهان درآمد امید جهانیان برآمد رفته و
 نشر بگت خلید و از دیده من گردید روان خون دل دیوانه چون رگ زن دستکار
 فساد

ای دانش نیست ۱۱
 ای نظر بران ۱۲
 ای دانش نیست ۱۳
 ای نظر بران ۱۴
 ای دانش نیست ۱۵
 ای نظر بران ۱۶
 ای دانش نیست ۱۷
 ای نظر بران ۱۸
 ای دانش نیست ۱۹
 ای نظر بران ۲۰
 ای دانش نیست ۲۱
 ای نظر بران ۲۲
 ای دانش نیست ۲۳
 ای نظر بران ۲۴
 ای دانش نیست ۲۵
 ای نظر بران ۲۶
 ای دانش نیست ۲۷
 ای نظر بران ۲۸
 ای دانش نیست ۲۹
 ای نظر بران ۳۰

ای دانش نیست ۱۱
 ای نظر بران ۱۲
 ای دانش نیست ۱۳
 ای نظر بران ۱۴
 ای دانش نیست ۱۵
 ای نظر بران ۱۶
 ای دانش نیست ۱۷
 ای نظر بران ۱۸
 ای دانش نیست ۱۹
 ای نظر بران ۲۰
 ای دانش نیست ۲۱
 ای نظر بران ۲۲
 ای دانش نیست ۲۳
 ای نظر بران ۲۴
 ای دانش نیست ۲۵
 ای نظر بران ۲۶
 ای دانش نیست ۲۷
 ای نظر بران ۲۸
 ای دانش نیست ۲۹
 ای نظر بران ۳۰

به دستگیری رگ تناسی بندی بر دست گرامی بست دری از آرام بر و خون گرامان کشاد
 به چید و چشم پیدانگران نشتر برگ جان دوستان زده مگر بدانش و بدین رقت گاهان سوز
 در دیده دشمنان فرو برد خوشانیش نه که نوش جاودانی بخشد و زب خون پروی که از
 سر نوز بنگانی نشن زنی اندیشه اوشت و خونگیری پیشه اگر دشمنی هم نزدیک شود و خوش سو
 او خوشند نشتر برگ نهاده که هر شمشیر نداد و دلیت نمیدانم بدتش چیست جاد و به که هر کس
 خون خودیش بریزد خدایا دیده بدخواهان سنگون چون طشت گزابر خون تن رشک
 آورانیش شترت چون خون تیره در خاک دامن زبون باد و رفته و نافر و کرون
 فرزندهایون باشد خواهش شسته بیونده هایون باشد غرور و نافر و دشمن فرزند از جسد آن
 والا تبار با گوهر رخشان دریای پاکدانی دل بهدوش و لبر شادمانی گردانید بهر آرز رنگ
 شادی آینه امید و از فرمود آید و نگهبان هر دو تونهای خوبی و زیبائی را بهین بهین
 هنگام بهترین به پیوندیکه گرسبزه شکفته گردانید گل فشانی و بار آوری رساناد و رفته
 دل از چندی بی آئین تاب و آرام نمیداشت و مانند رنجور پهلوی پهلومی قید چند آن که
 بگلشت بیشتر می برد و وی آسایش کمتر میدید دریافت نمیشد که از چیست که بیک ناگاه
 آوازی جانگاه بگوش خورد که خان والا شان بهشت رسیدند بیوشن زمین افتاد و بهر پیر و
 رهرو جهان پادشاه تاب میخواست که زنجانی پهلوی ساخت بگریه زاری پرداخت پایان کا

سپاسی شستن ۱۱
سوزان که در سوز ۱۲
سوزان که در سوز ۱۳
سوزان که در سوز ۱۴
سوزان که در سوز ۱۵
سوزان که در سوز ۱۶
سوزان که در سوز ۱۷
سوزان که در سوز ۱۸
سوزان که در سوز ۱۹
سوزان که در سوز ۲۰

این و آن پر نیز سازند رقصه نظم خامه اشک سیاه میریزد موی کاغذ بن نمی خیزد
چه نویسد ز رویداد جهان میشود در می چشم نهان دیر و ز که فتنه بود میرزایا دگار بیک از
جهان گذران رفت و جهانی را در در جدائی خود گذشت مر این خو کرد مهر بانی خود را که یکم
جدائی او گوارا نمیکرد شنبه و زبسته بیتابی می تویم و ناله های تشنیه از دل مسکین نظم اس درینا که
از سرای جهان دوستان یک شب یک شند نهان مانده ام همچو خاک باز رگان دور و راهای رنج
سرگردان اگر برای دوسره و زانده بدیدم پر از ندریاست رقصه زانده و دهان جهان
نزدیک و که جان سپارم نامه دلبری ز نیست بالا بنشیند پیاس این همه دلبری کی از هزار
واندکی از بسیار نمیتوانم نوشت خفا خوش دارد رقصه افسوس کسی درین جهان بدیدم نگار یک بدید
آمد گشت در پرواز است فرود ارا و سکندر جرم و کسری کی رفتند ازین جهان گذران یک یک
دل بر یافت این سخنها از به سو کشیده بود بجائی رسیده ناگاه از جاسپاری در ایشان آگاه شد اندک
سر و کار یک داشت آنم گذشت پرا که گواه تازه رسید آن شایسته نمایم رنج و اندوه خود راه بنده
که کار جهان بخت نیست رقصه از و کپا بوی بسیار چه خوش که روزی دست دیدن نامه رسید و بر
و دیده مالد بکار یک روی سامان می بیند خدایارم با در رقصه جان من خوشی گذرانید از
جدائی ایشان دیده دارم خونبار و دلی سیاه کردار روز با شکباری شبت ستاره شماری
بسمی برم چشم بر آه میبایم که بوی از گلشن وستی و زیده بتازگی مغرم کوشند اندام که چرخ را

سوزان که در سوز ۱۱
سوزان که در سوز ۱۲
سوزان که در سوز ۱۳
سوزان که در سوز ۱۴
سوزان که در سوز ۱۵
سوزان که در سوز ۱۶
سوزان که در سوز ۱۷
سوزان که در سوز ۱۸
سوزان که در سوز ۱۹
سوزان که در سوز ۲۰

سوزان که در سوز ۱۱
سوزان که در سوز ۱۲
سوزان که در سوز ۱۳
سوزان که در سوز ۱۴
سوزان که در سوز ۱۵
سوزان که در سوز ۱۶
سوزان که در سوز ۱۷
سوزان که در سوز ۱۸
سوزان که در سوز ۱۹
سوزان که در سوز ۲۰

۱۸۰ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۱ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۲ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۳ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۴ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۵ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۶ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۷ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۸ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۹ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۹۰ از کار با حاصل در این جهان

با من چه دشمنی است که اینهم نمی پسندد و تا کجا میایی دیدار چه رساند ^{۱۱} قعنه جهان من است
 در از بنامه سپردن لب دریا به پیمان ^{۱۲} مشت همی چون یک بیابان با گشت شمردن روزی شود
 که بر و گویم نرسیدن نامهار ای جز اینک یکتائی دل نگذاشته باشد که برنگ نگار بنانان پروازند
 چه گمان زبانی نیست گاهی اینهم در میان باشد ^{۱۳} قعنه نامه آمدن گمانی رفت بر آمدن
 خود که نوشتند در بنیاید کرد ^{۱۴} قعنه دل بیار و دست بکار باشند از روزیکه دوری در میان
 آمد آرام کم نیست کاری از نامه میباشند اینهم سر کار دلی بزواری رسد اگر خود را میانیان من خود
 را میتوانی و گر نه خوش باشی من میباشی و چشم و خجوابی ^{۱۵} قعنه نشن زنی دلا و بیگ نشتر
 شریان شد بار بار از کزدم ششش گفتم چشمی داشتند پایان کار زگریتند که گریستند افسوس که
 سخن فردوسی ملوی از یاد دادند ^{۱۶} قعنه در قشیکه زشت است و در ایشیت چه گرش بر نشانی بیلغ
 بهشت و رازجوی خلدش بهنگام آب ^{۱۷} پنجش شکر ریزی و شهد ناب به سر انجام گوهر
 بکار آورد به همان سیوه تلخ بار آورد به اکنون هوش دارند و بریندم گوش ^{۱۸} قعنه دیده مشب
 قییدنی دارد به داستانم شنیدنی آرد به رفت جان مرا کرد آگاه به دل گریبان ^{۱۹} دریدنی
 وارده اگر گاه روانگی ^{۲۰} اگاهم ساختند و گاهی مییدیم نه پسندیدند خدا داد چه اندیشیدند در و
 در دل مانده و آه برب خدا زود باز آرد آگاه من و بی پروائی شمار ^{۲۱} قعنه در و در و نه
 که مانند مهر بانیهای شما بیابان رسیدنی نیست اگر بدل نگذارم چه کنم نامه دوستی رسید

۱۸۰ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۱ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۲ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۳ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۴ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۵ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۶ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۷ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۸ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۹ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۹۰ از کار با حاصل در این جهان

۱۸۰ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۱ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۲ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۳ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۴ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۵ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۶ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۷ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۸ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۸۹ از کار با حاصل در این جهان
 ۱۹۰ از کار با حاصل در این جهان

بخت بکام گردید نوستید که ناعما آمدند و پاشخی ازین سوزفت رنج دارید بجا مگر نه
 چنانکه اندیشیده اید راست اینکه خاتم که من خود جواب نامه آن دوستان شوم میرسم
 و گاه ایشان پیش ایشان میگذرانم رفته خانه برانداز دوستی و یکتا دلی بگوش خورده که
 دوست خانه را بدست خود میخواهند آنچه از دست از خود دارند مگر باینکه پیش نهاد دست
 و روز از دانی که از دوستان چنین نباید ازین روش باید گردید و گرنه آهین باین کوفتن
 سنگ پیدا میکنند و بار دم شمشیر گذشتن رنجی و بس رفته لاله من ولس از
 فراموشکاری ایشان داغند و جانها خون ناید در ایام سر و خرامان کن که غنچه آرزو گل کند
 و درخت امید بار آید و از صد هزار چشم تماشا بر آید تو به ما ساقییم و الله ترگس بر آید تو
 رفته مهران من دلا و رخا بامید این که از سرگناهش گذشته خواهند نواخت روانه کردم
 شنیدم که هنوز از و بدند یاس من بیایست نکر و ند چه روز خوش باشند و او را از دم فرستند
 رفته شعله و لوزانند و بکس از چشم دل سویم نگر و فراموشی تو از جان دل تنگ آدم
 و در جدائی ایشان نه چند آنکه در نامه غنچه طبعیت مراد و دست اندر دل اگر گویم زبان سوزد
 و گرم در شرم ترسم که مغر ازخوان سوزد + مرده آمد هر روز میرسد و نمی آیند خوش که پیش از
 مرده آیند که پس از مرده رفته فروغ کتاب آیار که پیشیت نیاز آرد کس + نازنین آن
 چه کز و بر گزینا آرد کس + از من چه رفت که کشیده اند و چه دیدند که رنجیده بنده ام تا زنده ام

۱۷ بی بخت و بخت گردید
۱۸ گویا کرد و دید
۱۹ تن شکایت
۲۰ زب بول جواب
۲۱ است
۲۲ خوار غفلت و
۲۳ پروا من
۲۴ محمول کرده دید و در
۲۵ حقیقت خان بست
۲۶ بکشد پیش
۲۷ است
۲۸ بکشد پیش
۲۹ بکشد پیش
۳۰ بکشد پیش
۳۱ بکشد پیش
۳۲ بکشد پیش
۳۳ بکشد پیش
۳۴ بکشد پیش
۳۵ بکشد پیش
۳۶ بکشد پیش
۳۷ بکشد پیش
۳۸ بکشد پیش
۳۹ بکشد پیش
۴۰ بکشد پیش
۴۱ بکشد پیش
۴۲ بکشد پیش
۴۳ بکشد پیش
۴۴ بکشد پیش
۴۵ بکشد پیش
۴۶ بکشد پیش
۴۷ بکشد پیش
۴۸ بکشد پیش
۴۹ بکشد پیش
۵۰ بکشد پیش
۵۱ بکشد پیش
۵۲ بکشد پیش
۵۳ بکشد پیش
۵۴ بکشد پیش
۵۵ بکشد پیش
۵۶ بکشد پیش
۵۷ بکشد پیش
۵۸ بکشد پیش
۵۹ بکشد پیش
۶۰ بکشد پیش
۶۱ بکشد پیش
۶۲ بکشد پیش
۶۳ بکشد پیش
۶۴ بکشد پیش
۶۵ بکشد پیش
۶۶ بکشد پیش
۶۷ بکشد پیش
۶۸ بکشد پیش
۶۹ بکشد پیش
۷۰ بکشد پیش
۷۱ بکشد پیش
۷۲ بکشد پیش
۷۳ بکشد پیش
۷۴ بکشد پیش
۷۵ بکشد پیش
۷۶ بکشد پیش
۷۷ بکشد پیش
۷۸ بکشد پیش
۷۹ بکشد پیش
۸۰ بکشد پیش
۸۱ بکشد پیش
۸۲ بکشد پیش
۸۳ بکشد پیش
۸۴ بکشد پیش
۸۵ بکشد پیش
۸۶ بکشد پیش
۸۷ بکشد پیش
۸۸ بکشد پیش
۸۹ بکشد پیش
۹۰ بکشد پیش
۹۱ بکشد پیش
۹۲ بکشد پیش
۹۳ بکشد پیش
۹۴ بکشد پیش
۹۵ بکشد پیش
۹۶ بکشد پیش
۹۷ بکشد پیش
۹۸ بکشد پیش
۹۹ بکشد پیش
۱۰۰ بکشد پیش

[illegible]

لا بد من غلام
 و درین مقام
 پس بدین
 من دایم و عزیز
 برای مناسبت
 ملا و غلام
 غیره که در ده است
 هر که در مطلق
 اگر بزرگ
 افتاد است
 است

[illegible]

کز آن کی فایده بود ^{عالم را در دست} ^{بانی قدرت است} ^{بر دیار کیست از آن} ^{باطن از خون گریخته} ^{گردان دیده نرفته} ^{است و قمار است} ^{نمای و قمار است} ^{نظر از دست}

اگر چیزی در یافته اند باید بشید رقصه مهر بانام روزگار دریا از و حامی دشت تماشایم
 دیده و بینا ختم چشم بر سومی ندانم که کشیدی از دور نمایان شد دل و کشیدی و ختم که جان نواز
 خواهد بود که مهرش میکشد پا فشرده بر کنار رسیدم گماشتن همان بود که یکسیر از جان دیدم
 دیدم و در برش کشیدم چنان بر بخت نازیدم که که آبرخت خانه نوازی فرمودند خشک تری
 پیش آوردم چون دل از بهر بردم چندان از آن مهربان پر کشیدند پوست کنده بیان کردم دل
 باختند محو استند که نزد آن یگانه روزگار رسد نلذاتم که از راه دور رسیده اند و بنج راه کشیده
 آفریدم بان همین که نامه رسد روانه شوند رقصه فر و سایه ای تیر باد بر سر پا خاک پایت همیشه
 آفریدم با سر پا بشیر رسد سر پایم که سر پای سازم اگر مهر می بسرم آید سر پا بشیر آید رقصه
 جان من جانان من در دست در دست در مانده ام در مانده و بیچاره ام بیچاره ام پرداز
 رقصه از ماهی نه نامه رسد و نه پیامی شنیدم دل بیتاب و دیده گریان مسینه سوزان جگر
 بریان رازی دارم نه گفتنی و نه رفتنی جز خون جگر خوردنی و بنج بسیر بدنی بر جی از ان گشته بودم
 سخن سراسری انگاشتند ناچار پای خامه شدم دل شکیبید و باز بران آورد که سوزش
 درونی را بایشان رسانم اکنون تا بوی نیست اگر می آید دوست می نوازید و گریه من
 جانکاهی رقصه شهر دل بود ادم و افسوس نمیدانم که پس از بردن دل شوخ
 چنین خواهی شد برویت پردختم و چشمی بدلت نمیدانم کرده ام بمن سید و اندیشه ام پوچ

جان را در دست ^{عالم را در دست} ^{بانی قدرت است} ^{بر دیار کیست از آن} ^{باطن از خون گریخته} ^{گردان دیده نرفته} ^{است و قمار است} ^{نمای و قمار است} ^{نظر از دست}

این نظم را از ^{است و قمار است} ^{نمای و قمار است} ^{نظر از دست} ^{عالم را در دست} ^{بانی قدرت است} ^{بر دیار کیست از آن} ^{باطن از خون گریخته} ^{گردان دیده نرفته} ^{است و قمار است}

[illegible]

در باران یکبار خوش و زنده بار لب بچو ایند خندانید و هر سگ بود و چو سبب سدر این شوخ سگان که
ای چیزه سده بند ^{۱۱} ای گاه شوقش کن غوا ایند شد ^{۱۲}
چو بارند رفته سر پا هر و مهربانی کا هرانی یار باد سیرا چرخ با باد و خوشید لب با هم ست سمنها
شنیدنی و پند های گزیدنی از و مبادا بچینه و داند و خسته با خود برد و پرا یکدین چنین گشت آنگاه لب نمان
گزیدن دست سست تال نیست بخوابم که خندی بخانه بود غمی بدست ام اگر آن مهربان هم میبایست
ای تیر در دشت حضرت گزیدن ^{۱۱} احموس کردی ^{۱۲} ای سمن و ای طایف در یک خانه آند ^{۱۳}
دوست کنند به آئینه سود خواهد داشت ره هم و سنبوی از به هم سید بو بخشید که گچین بهای رگهای نشنید
میت دوست سنبوی هم داد و دم بگو رفت و ده چهره سنبو که هم بوز سنبو گرفت رفته چاره گر
بچارگان هفته است که پس ماه از ترپونی آسایش فتم و شب میستی است و رو گفت که بخور
گفتم هنوز پیریز دارم نخورم که ترش است گفت ترش ترش گفتم که بیارم چانه به هم نشنید و خورانید
گفتم که مصرع هر چاره دوست میر سید یکوست چون چند گذشت دوست گرم شد فتم که از ما است
که بر ما است اگر چاره توانند کرد و زو بکار آرد و زو به بخارند و رفته با ده بجام و خست یکا به باشند و
که نوگر احمی خورده باشند گان از اری خنک کار شایسته و زاری کشید و گران خنک و نیند و بد و
اشاره بکتاب الهی ^{۱۱} است از زرد و کوب و در جنگ ^{۱۲}
رماند نوشته ایشان فتم مکر مصرع کلخ اندازا پاداش سنکست چند می باشد که از کرده خوشیمان شود
رفته خواجهم چو شایخان که از نزد شما اگر ختیه بود باز آمد میر سید و چون به برور نیاید گذشتانده است
بندگی نخواهد یافت زنی با ش سپردم در آن بید که سید به یون نفتم در دست بی بر و کار می و گره از کار
ای ببول ^{۱۱} او گفته ام ^{۱۲} ای ببول ^{۱۳}
سیکشا بد رفته سخن سلسا از بیت سیکال گوش بود و کمریز جان رالی نمی پذیرد و اگر که و را دیده بودم و نه شنیده ام

دست دارم که در
فی ابر بان اتفاق
دست از این کل
انتخاب نیست
بهر این نیست
شهادت بخوبی گویند
است به بعضی جزوت
یکبار در اینضایه
را که از سنبو زنده
گویند که گاه
دست از این کل
انتخاب نیست
بهر این نیست
شهادت بخوبی گویند
است به بعضی جزوت
یکبار در اینضایه
را که از سنبو زنده
گویند که گاه

دست از این کل
انتخاب نیست
بهر این نیست
شهادت بخوبی گویند
است به بعضی جزوت
یکبار در اینضایه
را که از سنبو زنده
گویند که گاه

[illegible]

آنها خلائی جانوران زربین
کواخی البهوان
اقطاع شیعہ دل کنایه از
مردم دلیروان
نقد بناسبت
روایه مشرقان
۷ آورده ام
چشمه جنتان
چشمه جنتان
داده ام
۲۱ و ۱۱
*

CALL No.

۱۹۱۴۵۵۴

ACC. No.

۱۹۲۴۵

AUTHOR

عالمگیر، اورنگ زیب

TITLE

رقعات عالمگیری

۱۱۴		۱۹۱۴۵۵۴	
۱۹۲۴۵		عالمگیر، اورنگ زیب	
رقعات عالمگیری			
Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

